

معرفی انجیل یوحنا

انجیل یوحنا به لحاظ ساختار و محتوا با سه انجیل هم‌منظر متفاوت است. در این انجیل به رویدادها و تعالیمی از زندگی عیسی اشاره شده که در سه انجیل دیگر نیامده است، به گونه‌ای که با مطالعه آن، تصویر کاملتری از زندگی او به دست می‌آید. یوحنا خود هدف خویش را از نگارش انجیل چنین بیان می‌کند: «اما اینها نوشته شد تا ایمان آورید که عیسی همان "مسیح"، پسر خداست، و تا با این ایمان، در نام او حیات داشته باشید» (۳۱:۲۰).

در این انجیل، الوهیت عیسی با روشنی بیشتری مورد تأکید قرار گرفته است. عیسی «کلام» خداست که «انسان خاکی» شد تا هر که به او ایمان آورد، حیات جاویدان داشته باشد.

یکی از ویژگیهای انجیل چهارم آن است که به خدمات عیسی پیش از گرفتار شدن یحیی اشاره می‌کند، حال آنکه سایر انجیلها خدمات عیسی را پس از این واقعه بیان می‌دارند.

در این انجیل به معجزات عیسی تحت عنوان «آیت» یعنی نشانه اشاره می‌شود. معجزات عیسی نشانه‌هایی هستند از اینکه او به حق مسیح موعود و پسر خداست. هر آیت، خطابه‌ای به دنبال دارد که به تشریح حقیقت آشکار شده در آن آیت می‌پردازد.

یکی از نکات برجسته انجیل یوحنا، بهره‌گیری نمادین آن از امور روزمره زندگی جهت به تصویر کشیدن حقایق روحانی است، که از جمله می‌توان به تمثیلهایی از قبیل آب، نان، نور، شبان و گوسفندان، و تاک و میوه‌اش اشاره کرد. به‌کارگیری این تمثیلهای سبب شده که انجیل یوحنا از حالتی «معنوی» یا «عرفانی» برخوردار باشد که بخصوص برای ایرانیان بسیار دل‌انگیز است.

تقسیمبندی کلی

- ۱- مقدمه ۱:۱-۱۸
- ۲- آماده شدن عیسی برای رسالت خود (۱:۱۹-۵۱)
- ۳- خدمات عمومی عیسی (فصلهای ۲ تا ۱۱)
- ۴- هفته آخر زندگی زمینی عیسی و رنجهای او (فصلهای ۱۲ تا ۱۹)
- ۵- رستاخیز عیسی مسیح (۱:۲۰-۲۹)
- ۶- هدف از نگارش انجیل (۲۰:۳۰-۳۱)
- ۷- ظهور عیسی زنده بر شاگردان در کنار دریاچه جلیل (فصل ۲۱)

انجیل یوحنا

انسان شدن کلام

۱ در آغاز کلام* بود و کلام با خدا بود و کلام، خدا بود؛^۲ همان در آغاز با خدا بود.^۳ همه چیز به واسطه او پدید آمد، و از هر آنچه پدید آمد، هیچ چیز بدون او پدیدار نگشت.

۴ در او حیات بود* و آن حیات، نور آدمیان بود.^۵ این نور در تاریکی می درخشد و تاریکی آن را درنیافته است.*

۶ مردی آمد که از جانب خدا فرستاده شده بود؛ نامش یحیی بود.^۷ او برای شهادت دادن آمد، شهادت بر آن نور، تا همه به واسطه او ایمان آورند.^۸ او خود آن نور نبود، بلکه آمد تا بر آن نور شهادت دهد.^۹ آن نور حقیقی که بر هر انسانی روشنایی می افکند برآستی به جهان می آمد.*

۱۰ او در جهان بود، و جهان به واسطه او پدید آمد؛ اما جهان او را شناخت. ۱۱ به مُلک خویش آمد، ولی قوم خودش او را نپذیرفتند. ۱۲ اما به همه کسانی که او را پذیرفتند، این حق را داد* که فرزندان خدا شوند، یعنی به هر کس که به نام او ایمان آورد؛^{۱۳} آنان که نه با زادنی بشری،* نه از خواهش تن و نه از خواسته یک مرد، بلکه از خدا زاده شدند.

-
- ۱:۱ کلمه یونانی «لوگوس» که در اینجا «کلام» ترجمه شده، بیانگر مفهوم عقل نیز هست.
- ۴:۱ آیات ۳ و ۴ را چنین نیز می توان خواند: «... و بدون او هیچ چیز پدیدار نگشت. هر آنچه پدید آمد، ۴ در او حیات داشت، و آن حیات...».
- ۵:۱ یا: «تاریکی آن را فرو نگرفته است».
- ۹:۱ یا: «آن نور حقیقی که بر هر انسانی که به جهان می آید، روشنایی می افکند».
- ۱۲:۱ یا: «این اقتدار را بخشید».
- ۱۳:۱ در اصل یونانی: «نه از خونها».

۱۴ و کلام، انسان خاکی شد و در میان ما مسکن گزید.* و ما بر جلال او نگرستیم، جلالی درخور آن پسر یگانه که از جانب پدر آمد، پر از فیض و راستی. ۱۵ یحیی بر او شهادت می‌داد و ندا می‌کرد که «این است کسی که درباره‌اش گفتیم: "آن که پس از من می‌آید بر من برتری یافته، زیرا پیش از من وجود داشته است."» ۱۶ از پُری او ما همه بهره‌مند شدیم، فیض از پی فیض.* ۱۷ زیرا شریعت به واسطهٔ موسی داده شد، و فیض و راستی به واسطهٔ عیسی مسیح آمد. ۱۸ هیچ‌کس هرگز خدا را ندیده است. اما آن خدای یگانه* که در بر پدر است، همان او را شناسانید.

شهادت یحیی

۱۹ این است شهادت یحیی آنگاه که یهودیان،* کاهنان و لایوان را از اورشلیم نزدش فرستادند تا از او پرسند که «تو کیستی؟» ۲۰ او معترف شده، انکار نکرد، بلکه اذعان داشت که «من مسیح* نیستم.» ۲۱ پرسیدند: «پس چه؟ آیا الیاسی؟» پاسخ داد: «نیستم.» پرسیدند: «آیا آن پیامبری؟»* پاسخ داد: «نه!» ۲۲ آنگاه او را گفتند: «پس کیستی؟ بگو چه پاسخی برای فرستندگان خود بریم؟ دربارهٔ خود چه می‌گویی؟» ۲۳ یحیی طبق آنچه اِسْعِیای پیامبر بیان کرده بود، گفت:

«من صدای آن نداکننده در بیابانم که می‌گوید،

”راه خداوند را هموار سازید.“»

۱۴:۱ در اصل یونانی: «در میان ما خیمه زد».

۱۶:۱ یا: «فیض به جای فیض».

۱۸:۱ یا: «آن پسر یگانه».

۱۹:۱ در اینجا منظور سران یهود است.

۲۰:۱ منظور پادشاه و نجات‌دهندهٔ موعود اسرائیل است؛ همچنین در بقیهٔ کتاب.

۲۱:۱ منظور پیامبری است که یهودیان معتقد بودند مطابق با تثنیه ۱۸:۱۵ و ۱۸ خواهد آمد.

۲۳:۴۰ اِسْعِیَا ۳:۴۰.

۲۴ شماری از آن فرستادگان که از فریسیان بودند،^{۲۵} از او پرسیدند: «اگر تو نه مسیحی، نه الیاس، و نه آن پیامبر، پس چرا تعمید می‌دهی؟»^{۲۶} یحیی در پاسخ گفت: «من با آب تعمید می‌دهم، اما در میان شما کسی ایستاده که شما او را نمی‌شناسید،^{۲۷} همان که پس از من می‌آید و من لایق گشودن بند کفشش نیستم.»^{۲۸} اینها همه در بیت‌عنیا واقع در آن سوی رود اردن رخ داد، آنجا که یحیی تعمید می‌داد.

بره خدا

۲۹ فردای آن روز، یحیی چون عیسی را دید که به سویش می‌آید، گفت: «این است بره خدا که گناه از جهان برمی‌گیرد! این است آن که درباره‌اش گفتم "پس از من مردی می‌آید که بر من برتری یافته، زیرا پیش از من وجود داشته است."^{۳۱} من خود نیز او را نمی‌شناختم، اما برای همین آمده‌ام و با آب تعمید داده‌ام که او بر اسرائیل ظاهر شود.»^{۳۲} پس یحیی شهادت داده، گفت: «روح را دیدم که چون کبوتری از آسمان فرود آمد و بر او قرار گرفت.^{۳۳} من خود نیز او را نمی‌شناختم، اما همان که مرا فرستاد تا با آب تعمید دهیم، مرا گفت: "هرگاه دیدی روح بر کسی فرود آمد و بر او قرار گرفت، بدان همان است که با روح القدس تعمید خواهد داد."^{۳۴} و من دیده‌ام و شهادت می‌دهم که این است پسر خدا.»

نخستین شاگردان عیسی

(یوحنا ۱: ۴۰-۴۲ — متی ۱۸: ۴-۲۲؛ مرقس ۱: ۱۶-۲۰؛ لوقا ۵: ۲-۱۱)

۳۵ فردای آن روز، دیگر بار یحیی با دو تن از شاگردانش ایستاده بود.^{۳۶} او بر عیسی که راه می‌رفت، چشم دوخت و گفت: «این است بره خدا!»^{۳۷} چون آن دو شاگرد این سخن را شنیدند، از پی عیسی به راه افتادند.^{۳۸} عیسی روی گرداند و

دید که از پی او می آیند. ایشان را گفت: * «چه می خواهید؟» گفتند: «رَبِّی * (یعنی ای استاد)، کجا منزل داری؟»^{۳۹} پاسخ داد: «بیایید و ببینید.» پس رفتند و دیدند کجا منزل دارد و آن روز را با او به سر بردند. آن وقت، ساعت دهم از روز بود.*

^{۴۰} یکی از آن دو که با شنیدن سخن یحیی از پی عیسی رفت، آندریاس، برادر شَمعون پطرس بود. ^{۴۱} او نخست، برادر خود شَمعون را یافت و به او گفت: «ما مسیح را (که معنی آن "مسح شده" است) یافته ایم.»^{۴۲} و او را نزد عیسی برد. عیسی بر او نگریست و گفت: «تو شَمعون پسر یوحنایی، * اَمَّا "کیفا" خوانده خواهی شد (که معنی آن صخره * است).»

دعوت عیسی از فیلیپس و تثنائیل

^{۴۳} روز بعد، عیسی بر آن شد که به جلیل برود. او فیلیپس را یافت و به او گفت: «از پی من بیا!»^{۴۴} فیلیپس اهل بیت صیدا، شهر آندریاس و پطرس بود. ^{۴۵} او تثنائیل را یافت و به او گفت: «آن کس را که موسی در تورات بدو اشاره کرده، و پیامبران نیز درباره اش نوشته اند، یافته ایم! او عیسی، پسر یوسف، از شهر ناصره است!»^{۴۶} تثنائیل به او گفت: «مگر می شود از ناصره هم چیزی خوب بیرون بیاید؟» فیلیپس پاسخ داد: «بیا و بین.»

^{۴۷} چون عیسی دید تثنائیل به سویش می آید، درباره اش گفت: «براستی که این مردی اسرائیلی است که در او هیچ فریب نیست!»^{۴۸} تثنائیل به او گفت: «مرا از کجا می شناسی؟» عیسی پاسخ داد: «پیش از آنکه فیلیپس تو را بخواند، هنگامی که هنوز زیر آن درخت انجیر بودی، تو را دیدم.»^{۴۹} تثنائیل پاسخ داد: «استاد، تو

۳۸:۱ در ترجمه قدیمی فارسی شماره گذاری آیات تا آیه ۴۲، متفاوت است.

۳۸:۱ از اینجا به بعد در تمام انجیل یوحنا این کلمه، «استاد» ترجمه شده است.

۳۹:۱ منظور حدود ساعت چهار بعد از ظهر است.

۴۲:۱ یا «یونا».

۴۲:۱ در یونانی «پطرس». «کیفا» (در زبان آرامی) و «پطرس» (در زبان یونانی) هر دو به معنی

صخره است.

پسر خدایی! تو پادشاه اسرائیلی!»^{۵۰} عیسی در جواب گفت: «آیا به خاطر همین که گفتم زیر آن درخت انجیر تو را دیدم، ایمان می‌آوری؟ از این پس، چیزهای بزرگتر خواهی دید.»^{۵۱} سپس گفت: «آمین، آمین،* به شما می‌گویم که آسمان را گشوده و فرشتگان خدا را در حال صعود و نزول بر پسر انسان خواهید دید.»

معجزه در عروسی

۲ روز سوم، در قنای جلیل عروسی بود و مادر عیسی نیز در آنجا حضور داشت.^۲ عیسی و شاگردانش نیز به عروسی دعوت شده بودند.^۳ چون شراب کم آمد، مادر عیسی به او گفت: «دیگر شراب ندارند!»^۴ عیسی به او گفت: «بانو، مرا با این امر چه کار است؟ ساعت من هنوز فرانسیده.»^۵ مادرش خدمتکاران را گفت: «هر چه به شما گوید، بکنید.»^۶ در آنجا شش خمره سنگی بود که برای آداب تطهیر یهودیان به کار می‌رفت، و هر کدام گنجایش دو یا سه پیمانه* داشت.^۷ عیسی خدمتکاران را گفت: «این خمره‌ها را از آب پر کنید.» پس آنها را لبالب پر کردند.^۸ سپس به ایشان گفت: «حال اندکی از آن برگیرید و نزد میهماندار بپزید.» آنها چنین کردند.^۹ میهماندار نمی‌دانست آن را از کجا آورده‌اند، ولی خدمتکارانی که آب را برگرفته بودند، می‌دانستند. او چون آب را که شراب شده بود، چشید، داماد را فراخواند^{۱۰} و به او گفت: «همه نخست با شراب ناب پذیرایی می‌کنند و چون میهمانان مست شدند، شراب ارزانتر را می‌آورند؛ اما تو شراب ناب را تا این دم نگاه داشته‌ای!»^{۱۱} بدین سان عیسی نخستین آیت خود را در قنای جلیل به ظهور آورد و

۵۱: ۱ اصطلاح «آمین» را یهودیان در واکنش به کلامی که می‌شنیدند به زبان می‌آوردند و معنی آن این بود: «چنین بشود» یا «براستی چنین است». بعدها مسیحیان «آمین» را در پایان دعا و یا پس از شنیدن کلام خدا به کار بردند. اما عیسی با به کار بردن آن در آغاز بعضی از گفته‌های خود، بر اهمیت و صحت کامل کلامش تأکید می‌ورزید.

۶: ۲ در اصل یونانی: «سه متریتس»؛ احتمالاً معادل هفتاد و پنج تاصد و پانزده لیتر.

جلال خویش را آشکار ساخت و شاگردانش به او ایمان آوردند.
 ۱۲ سپس با مادر و برادران و شاگردان خود به کفرناحوم رفت، و روزهایی
 چند در آنجا ماندند.

عیسی در معبد

(یوحنا ۲: ۱۴-۱۶ — مَتّی ۱۲: ۲۱ و ۱۳؛ مَرَقَس ۱۱: ۱۵-۱۷؛ لوقا ۱۹: ۴۵ و ۴۶)

۱۳ چون عید پَسَخِ یهود نزدیک بود، عیسی به اورشلیم رفت. ۱۴ در صحن
 معبد، دید که عده‌ای به فروش گاو و گوسفند و کبوتر مشغولند، و صرّافان نیز
 به کسب نشسته‌اند. ۱۵ پس تازیانه‌ای از طناب ساخت و همه آنها را همراه با
 گوسفندان و گاو، از معبد بیرون راند. و سکه‌های صرّافان را بر زمین ریخت
 و تختهایشان را واژگون کرد، ۱۶ و کبوترفروشان را گفت: «اینها را از اینجا بیرون
 برید، و خانه پدر مرا محل کسب مسازید!» ۱۷ آنگاه شاگردان او به یاد آوردند که
 نوشته شده است: «غیرت برای خانه تو مرا خواهد سوزانید.» ۱۸ پس یهودیان* در
 برابر این عمل او گفتند: «چه آیتی به ما می‌نمایانی تا بدانیم اجازه چنین کارها را
 داری؟» ۱۹ عیسی در پاسخ ایشان گفت: «این معبد را ویران کنید که من سه روزه
 آن را باز بر پا خواهم داشت.» ۲۰ یهودیان گفتند: «بنای این معبد چهل و شش
 سال به طول انجامیده است، و حال تو می‌خواهی سه روزه آن را بر پا کنی؟»
 ۲۱ لیکن معبدی که او از آن سخن می‌گفت پیکر خودش بود. ۲۲ پس هنگامی
 که از مردگان برخاست، شاگردانش این گفته او را به یاد آورده، به کتب مقدّس
 و سخنان او ایمان آوردند.

۲۳ در مدتی که او برای عید پَسَخِ در اورشلیم بود، بسیاری با دیدن آیاتی که از
 او صادر می‌شد، به نام* او ایمان آوردند. ۲۴ اما عیسی را بر ایمانشان اعتماد نبود،

۱۸:۲ منظور سران یهود است؛ همچنین در آیه ۲۰.

۲۳:۲ یا: «به او».

۱۷:۲ مزموّر ۹:۶۹.

زیرا همه را می‌شناخت^{۲۵} و نیازی نداشت کسی دربارهٔ انسان چیزی به او بگوید، زیرا خود می‌دانست در درون انسان چیست.

دیدار عیسی و نیکودیموس

۳ مردی بود از فریسیان، نیکودیموس نام، از بزرگان یهود. ^۲ او شبی نزد عیسی آمد و به وی گفت: «استاد! می‌دانیم تو معلّمی هستی که از سوی خدا آمده است، زیرا هیچ‌کس نمی‌تواند آیاتی را که تو به انجام می‌رسانی، به عمل آورد، مگر آنکه خدا با او باشد.» ^۳ عیسی در پاسخ گفت: «آمین، آمین، به تو می‌گویم، تا کسی از نو* زاده نشود، نمی‌تواند پادشاهی خدا را ببیند.» ^۴ نیکودیموس به او گفت: «کسی که سالخورده است، چگونه می‌تواند زاده شود؟ آیا می‌تواند دیگر بار به رَحْم مادرش بازگردد و به دنیا آید؟» ^۵ عیسی جواب داد: «آمین، آمین، به تو می‌گویم تا کسی از آب و روح زاده نشود، نمی‌تواند به پادشاهی خدا راه یابد. ^۶ آنچه از بشرِ خاکی زاده شود، بشری است؛ اما آنچه از روح زاده شود، روحانی است. ^۷ عجب مدار که گفتم باید از نو زاده شوید! ^۸ باد هر کجا که بخواهد می‌وزد؛ صدای آن را می‌شنوی، اما نمی‌دانی از کجا می‌آید و به کجا می‌رود. چنین است هر کس نیز که از روح زاده شود.» ^۹ نیکودیموس از او پرسید: «چنین چیزی چگونه ممکن است؟» ^{۱۰} عیسی پاسخ داد: «تو معلّم اسرائیلی و این چیزها را در نمی‌یابی؟ ^{۱۱} آمین، آمین، به تو می‌گویم که ما از آنچه می‌دانیم سخن می‌گوییم و بر آنچه دیده‌ایم شهادت می‌دهیم، اما شما شهادت‌مان را نمی‌پذیرید. ^{۱۲} اگر هنگامی که دربارهٔ امور زمینی با شما سخن گفتم باور نکردید، چگونه باور خواهید کرد اگر از امور آسمانی به شما بگویم؟ ^{۱۳} هیچ‌کس به آسمان بالا نرفته است، مگر آن که از آسمان فرود آمد، یعنی پسر انسان. ^{۱۴} همان‌گونه که موسی آن مار را در بیابان برافراشت، پسر

انسان نیز باید برافراشته شود،^{۱۵} تا هر که به او ایمان آورد، حیات جاویدان داشته باشد.*

^{۱۶} «زیرا خدا جهان را آنقدر محبت کرد که پسر یگانه خود را داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردهد، بلکه حیات جاویدان یابد.^{۱۷} زیرا خدا پسر را به جهان نفرستاد تا جهانیان را محکوم کند، بلکه فرستاد تا به واسطه او نجات یابند.^{۱۸} هر که به او ایمان دارد محکوم نمی‌شود، اما هر که به او ایمان ندارد، هم‌اینک محکوم شده است، زیرا به نام پسر یگانه خدا ایمان نیاورده است.^{۱۹} و محکومیت در این است که نور به جهان آمد، اما مردمان تاریکی را بیش از نور دوست داشتند، چرا که اعمالشان بد است.^{۲۰} زیرا هر آن که بدی را به‌جا می‌آورد از نور نفرت دارد و نزد نور نمی‌آید، مبادا کارهایش آشکار شده، رسوا گردد.^{۲۱} اما آن که راستی را به عمل می‌آورد نزد نور می‌آید تا آشکار شود که کارهایش به یاری خدا انجام شده است.»*

آخرین شهادت یحیی تعمیددهنده در مورد عیسی

^{۲۲} پس از آن، عیسی و شاگردانش به نواحی روستایی سرزمین یهودیه رفتند. او ایامی چند در آنجا با آنان به سر برده، مردم را تعمید می‌داد.^{۲۳} یحیی نیز در عینون، نزدیک سلیم، تعمید می‌داد، زیرا در آنجا آب فراوان بود و مردم آمده، تعمید می‌گرفتند.^{۲۴} این پیش از آن بود که یحیی به زندان بیفتد.^{۲۵} باری، بین شاگردان یحیی و یک یهودی بحثی بر سر آداب تطهیر درگرفت.^{۲۶} پس نزد یحیی آمده، به او گفتند: «استاد، آن که با تو در آن سوی رود اردن بود، و تو بر او شهادت دادی، اکنون خود تعمید می‌دهد و همگان نزد او می‌روند.»^{۲۷} یحیی در پاسخ گفت: «هیچ‌کس نمی‌تواند چیزی به دست آورد، جز آنچه

۱۵:۳ یا: «تا هر که ایمان آورد، در او حیات جاویدان داشته باشد».

۲۱:۳ بعضی از مفسرین علامت نقل قول را در آخر آیه ۱۵ می‌بندند.

از آسمان به او عطا شود.^{۲۸} شما خود شاهدید که من گفتم مسیح نیستم، بلکه پیشاپیش او فرستاده شده‌ام.^{۲۹} عروس از آن داماد است، اما دوست داماد که در کناری ایستاده به او گوش می‌دهد، از شنیدن صدای داماد شادی بسیار می‌کند. شادی من نیز به همین گونه به کمال رسیده است.^{۳۰} او باید ارتقا یابد و من باید کوچک شوم.

۳۱ «او که از بالا می‌آید، برتر از همه است، اما آن که از زمین است، زمینی است و از چیزهای زمینی سخن می‌گوید.* او که از آسمان می‌آید، برتر از همه است.^{۳۲} او بر آنچه دیده و شنیده است شهادت می‌دهد، اما هیچ‌کس شهادتش را نمی‌پذیرد.^{۳۳} آن که شهادت او را می‌پذیرد، بر راستی خدا مُهر تأیید زده است.^{۳۴} زیرا آن کس که خدا فرستاد، کلام خدا را بیان می‌کند، چرا که خدا* روح را به میزان معین (به او)* عطا نمی‌کند.^{۳۵} پدر، به پسر مهر می‌ورزد و همه چیز را به دست او سپرده است.^{۳۶} آن که به پسر ایمان دارد، حیات جاویدان دارد؛ اما آن که از پسر اطاعت نمی‌کند، حیات را نخواهد دید، بلکه خشم خدا بر او برقرار می‌ماند.»*

عیسی و زن سامری

۴ چون عیسی دریافت که فریسیان شنیده‌اند او بیش از یحیی پیرو یافته، تعمیدشان می‌دهد^۲ - گرچه شاگردان عیسی تعمید می‌دادند نه خودش -^۳ یهودیه را ترک گفت و دیگر بار رهسپار جلیل شد.^۴ و می‌بایست از سامره بگذرد.^۵ پس به شهری از سامره به نام سوخار رسید، نزدیک قطعه زمینی که یعقوب به پسر خود یوسف داده بود.^۶ چاه یعقوب در آنجا بود و عیسی خسته از سفر در

۳: ۳۱ یا: «به عنوان شخص زمینی سخن می‌گوید».

۳: ۳۴ در اصل یونانی: «او».

۳: ۳۴ در اصل یونانی کلمات «به او» نیامده است.

۳: ۳۶ بعضی از مفسرین علامت نقل قول را در آخر آیه سی ام می‌بندند.

کنار چاه نشست. حدود ساعت ششم از روز بود.*

در این هنگام، زنی از مردمان سامره برای آب کشیدن آمد. عیسی به او گفت: «جرعه‌ای آب به من بده،»^۸ زیرا شاگردانش برای تهیه خوراک به شهر رفته بودند. زن به او گفت: «چگونه تو که یهودی هستی، از من که زنی سامری‌ام آب می‌خواهی؟» زیرا یهودیان با سامریان مراوده نمی‌کنند.*^{۱۰} عیسی در پاسخ گفت: «اگر موهبت خدا را درمی‌یافتی و می‌دانستی چه کسی از تو آب می‌خواهد، تو خود از او می‌خواستی، و به تو آبی زنده عطا می‌کرد.»^{۱۱} زن به او گفت: «سرورم، سطل نداری و چاه عمیق است، پس آب زنده از کجا می‌آوری؟»^{۱۲} آیا تو از پدر ما یعقوب بزرگتری که این چاه را به ما داد، و خود و پسران و گله‌هایش از آن می‌آشامیدند؟»^{۱۳} عیسی گفت: «هر که از این آب می‌نوشد، باز تشنه می‌شود.^{۱۴} اما هر که از آن آب که من به او دهم بنوشد، هرگز تشنه نخواهد شد، زیرا آبی که من می‌دهم در او چشمه‌ای می‌شود که تا به حیات جاویدان جوشان است.»^{۱۵} زن گفت: «سرورم، از این آب به من بده، تا دیگر تشنه نشوم و برای آب کشیدن به اینجا نیایم.»^{۱۶} عیسی گفت: «برو، شوهرت را بخوان و بازگرد.»^{۱۷} زن پاسخ داد: «شوهر ندارم.» عیسی گفت: «راست می‌گویی که شوهر نداری،»^{۱۸} زیرا پنج شوهر داشته‌ای و آن که هم‌اکنون داری، شوهرت نیست. آنچه گفتی راست است!«^{۱۹} زن گفت: «سرورم، می‌بینم که نبی هستی.^{۲۰} پدران ما در این کوه پرستش می‌کردند، اما شما می‌گویید جایی که در آن باید پرستش کرد اورشلیم است.»^{۲۱} عیسی گفت: «ای زن، باور کن، زمانی فرا خواهد رسید که پدر را نه در این کوه پرستش خواهید کرد، نه در اورشلیم.^{۲۲} شما آنچه را نمی‌شناسید می‌پرستید، اما ما آنچه را می‌شناسیم می‌پرستیم، زیرا نجات به واسطه قوم یهود فراهم می‌آید.^{۲۳} اما زمانی می‌رسد، و هم‌اکنون فرارسیده است، که پرستندگان

۶:۴ منظور ساعت دوازده ظهر است.

۹:۴ در اصل یونانی: «از یک ظرف غذا نمی‌خورند.»

راستین، پدر را در روح و راستی* پرستش خواهند کرد، زیرا پدر جوئیای چنین پرستندگانی است.^{۲۴} خدا روح است و پرستندگانش باید او را در روح و راستی پرستند.»^{۲۵} زن گفت: «می‌دانم که مسیح (که معنی آن "مسح شده" است) خواهد آمد؛ چون او آید، همه چیز را برای ما بیان خواهد کرد.»^{۲۶} عیسی به او گفت: «من که با تو سخن می‌گویم، همانم.»

^{۲۷} همان دم، شاگردان عیسی از راه رسیدند و تعجب کردند که با زنی سخن می‌گوید. اما هیچ‌یک نپرسید «چه می‌خواهی؟» یا «چرا با او سخن می‌گویی؟»^{۲۸} آنگاه زن، کوزه خویش بر جای گذاشت و به شهر رفت و به مردم گفت: «بیاید مردی را ببینید که هرآنچه تا کنون کرده بودم، به من بازگفت. آیا ممکن نیست او مسیح باشد؟»^{۲۹} پس آنها از شهر بیرون آمده، نزد عیسی روان شدند.

^{۳۱} در این میان، شاگردان از او خواهش کرده، گفتند: «استاد، چیزی بخور.»^{۳۲} اما عیسی به آنان گفت: «من خوراکی برای خوردن دارم که شما از آن چیزی نمی‌دانید.»^{۳۳} شاگردان به یکدیگر گفتند: «مگر کسی برای او خوراک آورده است؟»^{۳۴} عیسی به ایشان گفت: «خوراک من این است که اراده فرستنده خود را به جا آورم و کار او را به کمال رسانم.»^{۳۵} آیا این سخن را نشنیده‌اید که "چهار ماه بیشتر به موسم درو نمانده است"؟ اما من به شما می‌گویم، چشمان خود را بگشایید و ببینید که هم‌اکنون کشتزارها آماده درو است.^{۳۶} هم‌اکنون، دروگر مزد خود را می‌ستاند و محصولی برای حیات جاویدان گرد می‌آورد، تا کارنده و دروکننده با هم شادمان شوند.^{۳۷} در اینجا این گفته صادق است که "یکی می‌کارد و دیگری می‌درود".^{۳۸} من شما را فرستادم تا محصولی را درو کنید که دسترنج خودتان نیست. دیگران سخت کار کردند و شما دسترنج آنان را برداشت می‌کنید.»

۴: ۲۳ یا: «در روح و مطابق با حقیقت»؛ همچنین در آیه ۲۴.

۴: ۳۴ یا: «و کار او را تحقق بخشم».

۳۹ پس در پی شهادت آن زن که گفته بود «هرآنچه تا کنون کرده بودم، به من بازگفت»، بسیاری از سامریان ساکن آن شهر به عیسی ایمان آوردند. ۴۰ چون آن سامریان نزد عیسی آمدند، از او خواستند نزدشان بماند. پس دو روز در آنجا ماند. ۴۱ و بسیاری دیگر به سبب شنیدن سخنانش ایمان آوردند. ۴۲ ایشان به آن زن می گفتند: «دیگر تنها به خاطر سخن تو ایمان نمی آوریم، زیرا خود سخنان او را شنیده ایم و می دانیم که این مرد براستی نجات دهنده عالم است.»

عیسی در جلیل

۴۳ پس از آن دو روز، عیسی از آنجا به جلیل رفت، ۴۴ زیرا خود گفته بود که «نبی را در دیار خود حرمتی نیست.» ۴۵ چون به جلیل رسید، جلیلیان او را به گرمی پذیرفتند، زیرا آنها نیز برای عید به اورشلیم رفته و آنچه را عیسی در آنجا کرده بود، دیده بودند.

شفای پسر یک درباری

۴۶ سپس دیگر بار به قانای جلیل رفت، همان جا که آب را شراب کرده بود. در آنجا یکی از درباریان بود که پسری بیمار در کفَرناحوم داشت. ۴۷ چون شنید عیسی از یهودیه به جلیل آمده است، به دیدار او شتافت و تمنا کرد که فرود آید و پسر او را شفا دهد، زیرا در آستانه مرگ بود. ۴۸ عیسی به او گفت: «تا آیات و عجایب نبینید، ایمان نمی آورید.» ۴۹ آن مرد گفت: «سرورم، پیش از آنکه فرزندم بمیرد، بیا.» ۵۰ عیسی به او گفت: «برو؛ پسرت زنده می ماند.» آن مرد کلام عیسی را پذیرفت و به راه افتاد. ۵۱ هنوز در راه بود که خدمتکارانش به استقبال او آمده، گفتند: «پسرت زنده و تندرست است.» ۵۲ از آنها پرسید: «از چه ساعت بهبود یافت؟» گفتند: «دیروز، در هفتمین ساعت روز* تب او را رها کرد.» ۵۳ آنگاه پدر

دریافت که این همان ساعت بود که عیسی به او گفته بود: «پسرت زنده می ماند.» پس خود و همه اهل خانه اش ایمان آوردند.^{۵۴} این دومین آیتی بود که عیسی هنگامی که از یهودیه به جلیل آمد، به ظهور رسانید.

شفای مرد علیل

چندی بعد، عیسی برای یکی از اعیاد یهود، به اورشلیم رفت.^۲ اورشلیم، در کنار «دروازه گوسفند» حوضی است که در زبان عبرانیان آن را «بیت حسدا» گویند و پنج ایوان دارد.^۳ در آنها گروهی بسیار از علیلان، همچون کوران، شلان و مفلوجان می خوابیدند [و منتظر حرکت آب بودند].^۴ زیرا هر از چندی یکی از فرشتگان خداوند نازل می شد و آب را حرکت می داد؛ اولین کسی که پس از جنبش آب وارد حوض می شد، از هر مرضی که داشت شفا می یافت.]

^۵ در آن میان، مردی بود که سی و هشت سال زمینگیر بود.^۶ چون عیسی او را در آنجا خوابیده دید و دریافت که دیری است بدین حال دچار است، از او پرسید: «آیا می خواهی سلامت خود را بازیابی؟»^۷ مرد علیل گفت: «سرورم، کسی را ندارم که چون آب به حرکت می آید، مرا به درون حوض برد، و تا خود را به آنجا می رسانم، دیگری پیش از من داخل شده است.»^۸ عیسی به او گفت: «برخیز، بستر خود را بگیر و راه برو.»^۹ آن مرد در همان دم سلامت خود را بازیافت و بستر خود را برگرفته، راه رفتن آغاز کرد.

آن روز، شبّات بود.^{۱۰} پس یهودیان* به مرد شفا یافته گفتند: «امروز شبّات است و بر تو جایز نیست که بستر خود را حمل کنی.»^{۱۱} او پاسخ داد: «آن که مرا شفا داد به من گفت، "بسترت را بگیر و راه برو."»^{۱۲} از او پرسیدند: «آن که به تو گفت بسترت را برگیری و راه بروی، که بود؟»^{۱۳} اما مرد شفا یافته نمی دانست او

کیست، زیرا عیسی در میان جمعیت آنجا ناپدید شده بود.

^{۱۴} اندکی بعد، عیسی او را در معبد یافت و به او گفت: «حال که سلامت خود را باز یافته‌ای، دیگر گناه مکن تا به حال بدتر دچار نشوی.» ^{۱۵} آن مرد رفت و به یهودیان گفت: «آن که مرا شفا داد، عیسی است.»

^{۱۶} به همین سبب بود که یهودیان عیسی را آزار می‌کردند، زیرا در شَبَّات دست به چنین کارها می‌زد. ^{۱۷} پاسخ عیسی این بود که «پدر من هنوز کار می‌کند، من نیز کار می‌کنم.» ^{۱۸} از همین رو، یهودیان بیش از پیش در صدد قتل او برآمدند، زیرا نه تنها شَبَّات را می‌شکست، بلکه خدا را نیز پدر خود می‌خواند و خود را با خدا برابر می‌ساخت.

قدرت و اقتدار پسر خدا

^{۱۹} پاسخ عیسی چنین بود: «آمین، آمین، به شما می‌گویم که پسر از خود کاری نمی‌تواند کرد مگر کارهایی که می‌بیند پدرش انجام می‌دهد؛ زیرا هر چه پدر می‌کند، پسر نیز می‌کند. ^{۲۰} زیرا پدر، پسر را دوست می‌دارد و هر آنچه می‌کند به او می‌نمایاند و کارهای بزرگتر از این نیز به او خواهد نمایاند تا به شگفت آید. ^{۲۱} زیرا همان‌گونه که پدر مردگان را برمی‌خیزاند و به آنها حیات می‌بخشد، پسر نیز به هر که بخواهد، حیات می‌بخشد. ^{۲۲} و پدر بر کسی داوری نمی‌کند، بلکه تمام کار داوری را به پسر سپرده است. ^{۲۳} تا همه پسر را حرمت گذارند، همان‌گونه که پدر را حرمت می‌نهند. زیرا کسی که پسر را حرمت نمی‌گذارد، به پدری که او را فرستاده است نیز حرمت ننهاده است. ^{۲۴} آمین، آمین، به شما می‌گویم، هر که کلام مرا به گوش گیرد و به فرستنده من ایمان آورد، حیات جاویدان دارد و به داوری نمی‌آید، بلکه از مرگ به حیات منتقل شده است. ^{۲۵} آمین، آمین، به شما می‌گویم، زمانی فرامی‌رسد، بلکه هم‌اکنون است، که مردگان صدای پسر خدا را می‌شنوند و کسانی که به گوش گیرند، زنده خواهند شد. ^{۲۶} زیرا همان‌گونه که پدر در خود حیات دارد، به پسر نیز عطا کرده است که در خود حیات داشته باشد،

^{۳۷} و به او این اقتدار را بخشیده که داوری نیز بکند، زیرا پسرِ انسان است. ^{۳۸} از این سخنان در شگفت م باشید، زیرا زمانی فرامی‌رسد که همهٔ آنان که در قبرند، صدای او را خواهند شنید و بیرون خواهند آمد. ^{۳۹} آنان که نیکی کرده باشند، برای قیامتی که به حیات می‌انجامد، و آنان که بدی کرده باشند، برای قیامتی که مکافات در پی دارد. ^{۴۰} من از خود کاری نمی‌توانم کرد، بلکه بنا بر آنچه می‌شنوم داوری می‌کنم و داوری من عادلانه است، زیرا در پی انجام خواست خود نیستم، بلکه انجام خواست فرستندهٔ خود را خواهانم.

شهود عیسی

^{۳۱} «اگر من خود بر خویشان شهادت دهم، شهادتم معتبر نیست. ^{۳۲} اما دیگری هست که بر من شهادت می‌دهد و می‌دانم شهادتش دربارهٔ من معتبر است. ^{۳۳} البته شما کسانی نزد یحیی فرستادید و او بر حقیقت شهادت داد. ^{۳۴} نه اینکه من شهادت انسان را بپذیرم، بلکه این سخنان را می‌گویم تا نجات یابید. ^{۳۵} او چراغی بود سوزان و فروزان، و شما خواستید دمی در نورش خوش باشید. ^{۳۶} اما من شهادتی استوارتر از شهادت یحیی دارم، زیرا کارهایی که پدر به من سپرده تا به کمال رسانم، یعنی همین کارها که می‌کنم، خود بر من شهادت می‌دهند که مرا پدر فرستاده است. ^{۳۷} و همان پدری که مرا فرستاد، خود بر من شهادت می‌دهد. شما هرگز صدای او را نشنیده و روی او را ندیده‌اید ^{۳۸} و کلام او در شما ساکن نیست، زیرا به فرستادهٔ او ایمان ندارید. ^{۳۹} شما کتب مقدّس را می‌کاوید،* زیرا می‌پندارید به واسطهٔ آن حیات جاویدان دارید، حال آنکه همین کتابها بر من شهادت می‌دهند. ^{۴۰} اما نمی‌خواهید نزد من آید تا حیات یابید. ^{۴۱} «جلال از انسانها نمی‌پذیرم، ^{۴۲} اما شما را خوب می‌شناسم که محبت خدا را در دل ندارید. ^{۴۳} من به نام پدر خود آمدم، ولی شما مرا نمی‌پذیرید.

اما اگر دیگری به نام خود آید، او را خواهید پذیرفت. ^{۴۴} چگونه می‌توانید ایمان آورید در حالی که جلال از یکدیگر می‌پذیرید، اما در پی جلالی که از خدای یکتا باشد، نیستید؟ ^{۴۵} مپندارید منم که در حضور پدر شما را متهم خواهم کرد؛ متهم‌کننده شما موسی است، همان که به او امید بسته‌اید. ^{۴۶} زیرا اگر موسی را تصدیق می‌کردید، مرا نیز تصدیق می‌کردید، چرا که او درباره من نوشته است. ^{۴۷} اما اگر نوشته‌های او را باور ندارید، چگونه سخنان مرا خواهید پذیرفت؟»

تکثیر پنج نان و دو ماهی

(یوحنا ۶: ۱-۱۳ — مَتی ۱۴: ۱۳-۲۱؛ مَرَقَس ۶: ۳۲-۴۴؛ لوقا ۹: ۱۰-۱۷)

چندی بعد، عیسی به آن سوی دریاچه جلیل که همان دریاچه تیریه است، رفت. ^۲ گروهی بسیار از پی او روانه شدند، زیرا آیاتی را که با شفای بیماران به ظهور می‌رسانید، دیده بودند. ^۳ پس عیسی به تپه‌ای برآمد و با شاگردان خود در آنجا بنشست. ^۴ عید پسخ یهود نزدیک بود. ^۵ چون عیسی نگریست و دید که گروهی بسیار به سویش می‌آیند، فیلیپس را گفت: «از کجا نان بخریم تا اینها بخورند؟» ^۶ این را برای آزمایش به او گفت، زیرا خود نیک می‌دانست چه خواهد کرد. ^۷ فیلیپس پاسخ داد: «دویست دینار* نان نیز کفافشان نمی‌کند، حتی اگر هر یک فقط اندکی بخورند.» ^۸ یکی دیگر از شاگردان به نام آندریاس، که برادر شمعون پطرس بود، گفت: ^۹ «پس‌رکی اینجاست که پنج نان جو و دو ماهی دارد، اما این کجا این گروه را کفایت می‌کند؟» ^{۱۰} عیسی گفت: «مردم را بنشانید.» در آنجا سبزه بسیار بود. پس ایشان که نزدیک پنج‌هزار مرد بودند، نشستند. ^{۱۱} آنگاه عیسی نانها را برگرفت، و پس از شکرگزاری، میان نشستگان تقسیم کرد؛ و ماهیها را نیز به قدری که می‌خواستند به ایشان داد. ^{۱۲} چون سیر شدند، به شاگردان گفت: «پاره‌نانهای باقی مانده را جمع کنید تا چیزی هدر نرود.»

^{۱۳} پس آنها را جمع کردند و از پاره‌های باقی‌مانده آن پنج نان جو که جماعت خورده بودند، دوازده سبد پر شد.

^{۱۴} مردم با دیدن این آیت که از عیسی به ظهور رسید، گفتند: «براستی که او همان پیامبر است که می‌باید به جهان بیاید.» ^{۱۵} عیسی چون دریافت که قصد دارند او را برگرفته، به زور پادشاه کنند، آنجا را ترک گفت و بار دیگر تنها به کوه رفت.

راه رفتن عیسی بر روی آب

(یوحنا ۶: ۱۶-۲۱ — مَتَّى ۱۴: ۲۲-۲۳؛ مَرْتَس ۶: ۴۷-۵۱)

^{۱۶} هنگام غروب، شاگردانش به سوی دریا فرود آمدند ^{۱۷} و سوار قایق شده، به آن سوی دریا، به جانب کفرناحوم روانه شدند. هوا تاریک شده بود، اما عیسی هنوز به آنان نپیوسته بود. ^{۱۸} در این حین، دریا به سبب وزش بادی سخت به تلاطم آمد. ^{۱۹} چون به اندازه بیست و پنج یا سی پرتاب تیر* پارو زده بودند، عیسی را دیدند که بر روی دریا راه می‌رود و به قایق نزدیک می‌شود. پس به هراس افتادند. ^{۲۰} اما او به آنها گفت: «من هستم؛ مترسید.» ^{۲۱} آنگاه خواستند او را سوار قایق کنند، که قایق همان دم به جایی که عازمش بودند، رسید.

عیسی، نان حیات

^{۲۲} روز بعد، جماعتی که آن سوی دریا مانده بودند، دریافتند که به جز یک قایق، قایقی دیگر در آنجا نبوده است، و نیز می‌دانستند که عیسی با شاگردانش سوار آن نشده بود، بلکه شاگردان به تنهایی رفته بودند. ^{۲۳} آنگاه قایقهای دیگری از تیریه آمدند و نزدیک جایی رسیدند که آنها پس از شکرگزاری خداوند، نان خورده بودند. ^{۲۴} چون مردم دریافتند که نه عیسی آنجاست و نه شاگردانش، بر آن قایقها سوار شدند و در جستجوی عیسی به کفرناحوم رفتند.

۲۵ چون او را آن سوی دریا یافتند، به وی گفتند: «استاد، کی به اینجا آمدی؟»
 ۲۶ عیسی پاسخ داد: «آمین، آمین، به شما می گویم، مرا می جوئید نه به سبب آیاتی
 که دیدید، بلکه به سبب آن نان که خوردید و سیر شدید. ۲۷ کار کنید، اما نه برای
 خوراک فانی، بلکه برای خوراکی که تا حیات جاویدان باقی است، خوراکی که
 پسر انسان به شما خواهد داد. زیرا بر اوست که خدای پدر مُهر تأیید زده است.»
 ۲۸ آنگاه از او پرسیدند: «چه کنیم تا کارهای پسندیده خدا را انجام داده باشیم؟»
 ۲۹ عیسی در پاسخ گفت: «کار پسندیده خدا آن است که به فرستاده او ایمان
 آورید.» ۳۰ گفتند: «چه آیتی به ما می نمایانی تا با دیدن آن به تو ایمان آوریم؟ چه
 می کنی؟ ۳۱ پدران ما در بیابان مَنّا خوردند، چنانکه نوشته شده است: "او از آسمان
 به آنها نان داد تا بخورند."» ۳۲ عیسی پاسخ داد: «آمین، آمین، به شما می گویم،
 موسی نبود که آن نان را از آسمان به شما داد، بلکه پدر من است که نان حقیقی
 را از آسمان به شما می دهد. ۳۳ زیرا نان خدا آن است که از آسمان نازل شده، به
 جهان حیات می بخشد.» ۳۴ پس گفتند: «این نان را همواره به ما بده.» ۳۵ عیسی
 به آنها گفت: «نان حیات من هستم. هر که نزد من آید، هرگز گرسنه نشود، و
 هر که به من ایمان آورد هرگز تشنه نگردد. ۳۶ ولی چنانکه به شما گفتم، هر چند
 مرا دیده‌اید، اما ایمان نمی آورید. ۳۷ هر آنچه پدر به من بخشد، نزد من آید؛ و آن
 که نزد من آید، او را هرگز از خود نخواهم راند. ۳۸ زیرا از آسمان فرود نیامده‌ام تا
 به خواست خود عمل کنم، بلکه آمده‌ام تا خواست فرستنده خویش را به انجام
 رسانم. ۳۹ و خواست فرستنده من این است که از آن کسان که او به من بخشیده،
 هیچ‌یک را از دست ندهم، بلکه آنان را در روز بازپسین برخیزانم. ۴۰ زیرا خواست
 پدر من این است که هر که به پسر بنگرد و به او ایمان آورد، از حیات جاویدان
 برخوردار شود، و من در روز بازپسین او را بر خواهم خیزانید.»
 ۴۱ آنگاه یهودیان درباره او همه‌مه آغاز کردند، چرا که گفته بود «مَنم آن نان

که از آسمان نازل شده است.»^{۴۲} می‌گفتند: «مگر این مرد، عیسی پسر یوسف نیست که ما پدر و مادرش را می‌شناسیم؟ پس چگونه می‌گوید، "از آسمان نازل شده‌ام"؟»^{۴۳} عیسی در پاسخ گفت: «با یکدیگر هم‌مه‌م کنید.»^{۴۴} هیچ‌کس نمی‌تواند نزد من آید مگر آنکه پدری که مرا فرستاد او را جذب کند، و من در روز بازپسین او را بر خواهم خیزانید.^{۴۵} در کتب پیامبران آمده است که "همه از خدا تعلیم خواهند یافت." پس هر که از خدا بشنود و از او تعلیم یابد، نزد من می‌آید.^{۴۶} نه اینکه کسی پدر را دیده باشد، مگر آن‌کس که از خداست؛ او پدر را دیده است.^{۴۷} آمین، آمین، به شما می‌گویم، هر که ایمان دارد، از حیات جاویدان برخوردار است.^{۴۸} من نان حیاتم.^{۴۹} پدران شما، مَنّا را در بیابان خوردند، و با این حال مردند.^{۵۰} اما نانی که از آسمان نازل می‌شود چنان است که هر که از آن بخورد، نخواهد مرد.^{۵۱} مَنَم آن نان زنده که از آسمان نازل شد. هر کس از این نان بخورد، تا ابد زنده خواهد ماند. نانی که من برای حیات جهان می‌بخشم، بدن من است.»

^{۵۲} پس جدالی سخت در میان یهودیان در گرفت که «این مرد چگونه می‌تواند بدن خود را به ما بدهد تا بخوریم؟»^{۵۳} عیسی به ایشان گفت: «آمین، آمین، به شما می‌گویم، که تا بدن پسر انسان را نخورید و خون او را ننوشید، در خود حیات ندارید.^{۵۴} هر که بدن مرا بخورد و خون مرا بنوشد، حیات جاویدان دارد، و من در روز بازپسین او را بر خواهم خیزانید.^{۵۵} زیرا بدن من خوردنی حقیقی و خون من آشامیدنی حقیقی است.^{۵۶} کسی که بدن مرا می‌خورد و خون مرا می‌نوشد، در من ساکن می‌شود و من در او.^{۵۷} همان‌گونه که پدر زنده مرا فرستاد و من به پدر زنده‌ام، آن که مرا می‌خورد نیز به من زنده خواهد بود.^{۵۸} این است نانی که از آسمان نازل شد؛ نه مانند آنچه پدران شما خوردند، و با این حال مردند؛ بلکه هر کس از این نان بخورد، تا ابد زنده خواهد ماند.»^{۵۹} عیسی این سخنان را زمانی

گفت که در کنیسه‌ای در کفرناحوم تعلیم می‌داد.

اعتراف پطرس

۶۰ بسیاری از شاگردان او با شنیدن این سخنان گفتند: «این تعلیم سخت است، چه کسی می‌تواند آن را بپذیرد؟» ۶۱ عیسی، آگاه از اینکه شاگردانش در این باره همه‌مه می‌کنند، بدیشان گفت: «آیا این سبب لغزش شما می‌شود؟ ۶۲ پس اگر پسر انسان را ببینید که به جای نخست خود صعود می‌کند، چه خواهید کرد؟ ۶۳ روح است که زنده می‌کند؛ جسم را فایده‌ای نیست. سخنانی که من به شما گفتم، روح و حیات است. ۶۴ اما برخی از شما هستند که ایمان نمی‌آورند.» زیرا عیسی از آغاز می‌دانست چه کسانی ایمان نمی‌آورند و کیست آن که او را تسلیم دشمن خواهد کرد. ۶۵ سپس افزود: «از همین رو به شما گفتم که هیچ‌کس نمی‌تواند نزد من آید، مگر آنکه از جانب پدر به او عطا شده باشد.»

۶۶ از این زمان، بسیاری از شاگردانش برگشته، دیگر او را همراهی نکردند. ۶۷ پس عیسی به آن دوازده تن گفت: «آیا شما نیز می‌خواهید بروید؟» ۶۸ شمعون پطرس پاسخ داد: «سرور ما، نزد که برویم؟ سخنان حیات جاویدان نزد توست. ۶۹ و ما ایمان آورده و دانسته‌ایم که تویی آن قدّوسِ خدا.» ۷۰ عیسی به آنان پاسخ داد: «مگر شما دوازده تن را من برنگزیده‌ام؟ با این حال، یکی از شما ابلیسی است.» ۷۱ او به یهو، پسر شمعون اسخریوطی، اشاره می‌کرد، زیرا او که یکی از آن دوازده تن بود، پس از چندی عیسی را تسلیم دشمن می‌کرد.

عیسی به عید خیمه‌ها می‌رود

پس از این، عیسی چندی در جلیل می‌گشت، زیرا نمی‌خواست در یهودیه باشد، چرا که یهودیان* در پی کشتنش بودند. ۲ چون عید خیمه‌ها که از



اعیاد یهود بود، نزدیک شد،^۳ برادران عیسی به او گفتند: «اینجا را ترک کن و به یهودیه برو تا پیروانت کارهایی را که می‌کنی ببینند،^۴ زیرا هر که بخواهد شناخته شود، در نهان کار نمی‌کند. تو که این کارها را می‌کنی، خود را به جهان بنما.»^۵ زیرا حتی برادرانش نیز به او ایمان نیاورده بودند.^۶ پس عیسی به ایشان گفت: «هنوز وقت من فرانسیده، اما برای شما هر وقتی مناسب است.^۷ جهان نمی‌تواند از شما متنفر باشد اما از من نفرت دارد، زیرا من شهادت می‌دهم که کارهایش بد است.^۸ شما خود برای عید بروید، من [فعلاً] به این عید نمی‌آیم، زیرا وقت من هنوز فرانسیده است.»^۹ این را گفت و در جلیل ماند.

^{۱۰} اما پس از آن که برادرانش برای آن عید رفتند، خود نیز رفت، اما نه آشکارا بلکه در نهان.^{۱۱} پس یهودیان، هنگام عید او را جستجو می‌پرسیدند: «آن مرد کجاست؟»^{۱۲} و درباره‌ او بین مردم همه‌مهمه بسیار بود. بعضی می‌گفتند: «مردی است نیک.» اما بعضی دیگر می‌گفتند: «نه! بلکه مردم را گمراه می‌کند.»^{۱۳} لیکن چون از یهودیان می‌ترسیدند، هیچ‌کس درباره‌ او آشکارا سخن نمی‌گفت.

منشأ تعالیم عیسی

^{۱۴} اما چون نیمی از عید گذشته بود، عیسی به صحن معبد آمد و به تعلیم دادن آغاز کرد.^{۱۵} یهودیان در شگفت شده، می‌پرسیدند: «این مرد که علم دین نیاموخته، چگونه می‌تواند از چنین دانشی برخوردار باشد؟»^{۱۶} عیسی در جواب ایشان گفت: «تعالیم من از خودم نیست، بلکه از اوست که مرا فرستاده است.^{۱۷} اگر کسی براستی بخواهد اراده‌ او را به عمل آورد، در خواهد یافت که آیا این تعالیم از خداست یا من از خود می‌گویم.^{۱۸} آن که از خود می‌گوید، در پی جلال خویشتن است، اما آن که خواهان جلال فرستنده خویش است، راستگوست و در او هیچ ناراستی نیست.^{۱۹} آیا موسی شریعت را به شما نداد؟ اما هیچ‌یک از شما بدان عمل نمی‌کند. از چه رو کمر به قتل من بسته‌اید؟»^{۲۰} مردم پاسخ دادند: «تو دیوزده‌ای! کیست که در پی کشتن تو باشد؟»^{۲۱} عیسی در پاسخ ایشان

گفت: «من یک معجزه کردم و شما همگی از آن در شگفت شده‌اید. ۲۲ موسی حکم ختنه را به شما داد - البته این نه از موسی بلکه از پدران قوم بود - و بر این پایه، در روز شَبَّات نیز پسران را ختنه می‌کنید. ۲۳ پس اگر انسان در روز شَبَّات نیز ختنه می‌شود تا شریعت موسی شکسته نشود، چرا خشمگینید از اینکه تمام بدن انسانی را در روز شَبَّات سلامتی بخشیدم؟ ۲۴ به ظاهر داوری می‌کنید، بلکه به حق داوری کنید.»

واکنش مردم نسبت به سخنان عیسی

۲۵ پس، برخی از اورشلیمیان گفتند: «آیا این همان نیست که قصد کشتنش دارند؟ ۲۶ ببینید چگونه آشکارا سخن می‌گویند و بدو هیچ نمی‌گویند! آیا ممکن است بزرگان قوم برآستی دریافته باشند که او همان مسیح است؟ ۲۷ ما می‌دانیم این مرد از کجا آمده است، حال آنکه چون مسیح ظهور کند، کسی نخواهد دانست از کجا آمده است.» ۲۸ آنگاه عیسی به هنگام تعلیم در معبد، ندا درداد که: «مرا می‌شناسید و می‌دانید از کجایم. اما من از جانب خود نیامده‌ام. او که مرا فرستاده، حق است؛ و شما او را نمی‌شناسید. ۲۹ اما من او را می‌شناسم، زیرا من از اویم و او مرا فرستاده است.» ۳۰ پس خواستند گرفتارش کنند، اما هیچ‌کس بر او دست دراز نکرد، چرا که ساعت او هنوز فرانسیده بود. ۳۱ با این حال، بسیاری از آن جماعت بدو ایمان آوردند. آنان می‌گفتند: «آیا چون مسیح بیاید، بیش از این مرد معجزه خواهد کرد؟»

۳۲ اما به گوش فریسیان رسید که مردم دربارهٔ او چنین همه‌مه می‌کنند. پس سران کاهنان و فریسیان، نگهبانان معبد را فرستادند تا او را گرفتار کنند. ۳۳ آنگاه عیسی گفت: «اندک زمانی دیگر با شما هستم، و سپس نزد فرستندهٔ خود می‌روم. ۳۴ مرا خواهید جُست، اما نخواهید یافت؛ و آنجا که من هستم، شما نمی‌توانید آمد.» ۳۵ پس یهودیان به یکدیگر می‌گفتند: «این مرد کجا می‌خواهد برود که ما نمی‌توانیم او را بیابیم؟ آیا می‌خواهد نزد یهودیان پراکنده در میان یونانیان برود و

یونانیان را تعلیم دهد؟^{۳۶} مقصودش چه بود که گفت، «مرا خواهید جُست، اما نخواهید یافت؛ و آنجا که من هستم، شما نمی‌توانید آمد؟»^{۳۷}

سخنان عیسی در روز آخر عید

^{۳۷} در روز آخر که روز بزرگ عید بود، عیسی ایستاد و به بانگ بلند ندا درداد: «هر که تشنه است، نزد من آید و بنوشد.^{۳۸} هر که به من ایمان آورد، همان گونه که کتاب می‌گوید، از بطن او نهرهای آب زنده روان خواهد شد.»^{۳۹} * این سخن را درباره روح گفت، که آنان که به او ایمان بیاورند، آن را خواهند یافت؛ زیرا روح هنوز عطا نشده بود، از آن رو که عیسی هنوز جلال نیافته بود.

اختلاف بین مردم درباره عیسی

^{۴۰} برخی از جماعت، با شنیدن این سخنان گفتند: «براستی که این مرد همان پیامبر موعود^{*} است.»^{۴۱} دیگران می‌گفتند: «مسیح است.» اما گروهی دیگر می‌پرسیدند: «مگر مسیح از جلیل ظهور می‌کند؟^{۴۲} آیا کتاب نگفته است که مسیح از نسل داوود خواهد بود و از بیت‌لحم، دهکده‌ای که داوود در آن می‌زیست، ظهور خواهد کرد؟»^{۴۳} پس درباره عیسی بین مردم اختلاف افتاد.^{۴۴} عده‌ای می‌خواستند او را گرفتار کنند، اما هیچ‌کس بر او دست دراز نکرد.

بی‌ایمانی رهبران دین

^{۴۵} پس نگهبانان معبد نزد سران کاهنان و فریسیان بازگشتند. ایشان از آنها

۳۸:۷ سخنان عیسی را در آیات ۳۷ و ۳۸، می‌توان به این صورت نیز خواند: «هر که تشنه است نزد من آید و هر که به من ایمان دارد، بنوشد. همان گونه که کتاب می‌گوید، از بطن او نهرهای آب زنده روان خواهد شد.»

۴۰:۷ در اصل یونانی: «آن پیامبر» که منظور پیامبری است که یهودیان معتقد بودند مطابق با تنبیه ۱۸:۱۵ و ۱۸ خواهد آمد.

پرسیدند: «چرا او را نیاوردید؟»^{۴۶} نگهبانان پاسخ دادند: «تا کنون، کسی چون این مرد سخن نگفته است!»^{۴۷} پس فریسیان گفتند: «مگر شما نیز فریب خورده‌اید؟»^{۴۸} آیا از بزرگان قوم یا فریسیان کسی هست که به او ایمان آورده باشد؟^{۴۹} البته که نه! اما این مردم عامی که چیزی از شریعت نمی‌دانند، ملعونند.»

^{۵۰} نیکودیموس، که پیشتر نزد عیسی رفته و یکی از آنها بود، گفت: «آیا شریعت ما کسی را محکوم می‌کند بدون اینکه نخست سخن او را بشنود و دریابد چه کرده است؟»^{۵۲} در پاسخ گفتند: «مگر تو نیز جلیلی هستی؟ تحقیق کن و ببین که هیچ پیامبری از جلیل برنخاسته است.»^{۵۳} [سپس هر یک به خانه خویش رفتند. اما عیسی به کوه زیتون رفت.]

بخشیدن زن زناکار

^۲ سحرگاهان، عیسی باز به صحن معبد آمد. در آنجا مردم همه بر وی گرد آمدند؛ و او نشسته، به تعلیم ایشان پرداخت.^۳ در این هنگام، علمای دین و فریسیان، زنی را که در حین زنا گرفتار شده بود آوردند، و او را در میان مردم به پا داشته،^۴ به عیسی گفتند: «استاد، این زن در حین زنا گرفتار شده است.^۵ موسی در شریعت به ما حکم کرده که این گونه زنان سنگسار شوند. حال، تو چه می‌گویی؟»^۶ این را گفتند تا او را بیازمایند و موردی برای متهم کردن او بیابند. اما عیسی سر به زیر افکنده، با انگشت خود بر زمین می‌نوشت.^۷ ولی چون آنها همچنان از او سؤال می‌کردند، عیسی سر بلند کرد و بدیشان گفت: «از میان شما، هر آن‌کس که بی‌گناه است، نخستین سنگ را به او بزند.»^۸ و باز سر به زیر افکنده، بر زمین می‌نوشت.^۹ با شنیدن این سخن، آنها یک‌یک، از بزرگترین شروع کرده، آنجا را ترک گفتند و عیسی تنها به جا ماند، با آن زن که در میان ایستاده بود.^{۱۰} آنگاه سر بلند کرد و به او گفت: «ای زن، ایشان کجایند؟ هیچ‌کس تو را محکوم نکرد؟»^{۱۱} پاسخ داد: «هیچ‌کس، ای سرورم.» عیسی به او گفت: «من هم تو را محکوم نمی‌کنم. برو و دیگر گناه مکن.» [

اعتبار شهادت عیسی

^{۱۲} سپس عیسی دیگر بار با مردم سخن گفته، فرمود: «من نور جهانم. هر که از من پیروی کند، هرگز در تاریکی راه نخواهد پیمود، بلکه از نور زندگی برخوردار خواهد بود.» ^{۱۳} پس فریسیان به او گفتند: «تو خود بر خویشتن شهادت می دهی، پس شهادتت معتبر نیست.» ^{۱۴} عیسی در پاسخ ایشان گفت: «هر چند من خود بر خویشتن شهادت می دهم، ولی شهادتم معتبر است، زیرا می دانم از کجا آمده‌ام و به کجا می روم. اما شما نمی دانید من از کجا آمده‌ام و به کجا می روم. ^{۱۵} شما با معیارهای انسانی داوری می کنید، اما من بر کسی داوری نمی کنم. ^{۱۶} ولی حتی اگر هم بکنم، داوری من درست است، زیرا تنها نیستم، بلکه پدری که مرا فرستاده است نیز با من است. ^{۱۷} در شریعت شما نوشته شده که شهادت دو شاهد معتبر است. ^{۱۸} من خود بر خویشتن شهادت می دهم، و پدری نیز که مرا فرستاده است، بر من شهادت می دهد.» ^{۱۹} آنگاه بدو گفتند: «پدر تو کجاست؟» عیسی پاسخ داد: «نه مرا می شناسید و نه پدر مرا. اگر مرا می شناختید پدرم را نیز می شناختید.» ^{۲۰} عیسی این سخنان را آنگاه که در خزانه معبد تعلیم می داد، بیان کرد. اما هیچ کس او را گرفتار نکرد، زیرا ساعت او هنوز فرانسیده بود.

گفتار عیسی درباره مرگ خود

^{۲۱} سپس دیگر بار به آنان گفت: «من می روم و شما مرا جستجو خواهید کرد، اما در گناه خویش خواهید مرد. آنجا که من می روم، شما نمی توانید آمد.» ^{۲۲} پس یهودیان گفتند: «آیا قصد کشتن خویش دارد که می گوید "آنجا که من می روم، شما نمی توانید آمد"؟» ^{۲۳} عیسی به ایشان گفت: «شما از پائینید، من از بالا. شما از این جهانید، اما من از این جهان نیستم. ^{۲۴} به شما گفتم که در گناهان خویش خواهید مرد، زیرا اگر ایمان نیاورید که من

هستم،* در گناهانتان خواهید مرد.»^{۲۵} به او گفتند: «تو کیستی؟» عیسی پاسخ داد: «همان که از آغاز به شما گفتم.^{۲۶} بسیار چیزها دارم که درباره شما بگویم و محکومتان کنم. اما آن که مرا فرستاد، برحق است و من آنچه را از او شنیده‌ام، به جهان بازمی گویم.»^{۲۷} آنان درنیافتند که از پدر با ایشان سخن می گوید.^{۲۸} پس عیسی بدیشان گفت: «آنگاه که پسر انسان را برافراشتید، در خواهید یافت که من هستم و از خود کاری نمی کنم، بلکه فقط آن را می گویم که پدر به من آموخته است.^{۲۹} و او که مرا فرستاد، با من است. او مرا تنها نگذاشته، زیرا من همواره آنچه را که مایه خشنودی اوست، انجام می دهم.»^{۳۰} با این سخنان، بسیاری به او ایمان آوردند.

آزادی راستین

^{۳۱} سپس عیسی به یهودیانی که به او ایمان آورده بودند، گفت: «اگر در کلام من بمانید، براستی شاگرد من خواهید بود.^{۳۲} و حقیقت را خواهید شناخت، و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد.»^{۳۳} به او پاسخ دادند: «ما فرزندان ابراهیم هستیم و هرگز غلام کسی نبوده‌ایم. پس چگونه است که می گویی آزاد خواهیم شد؟»^{۳۴} عیسی پاسخ داد: «آمین، آمین، به شما می گویم، کسی که گناه می کند، غلام گناه است.^{۳۵} غلام جایگاهی همیشگی در خانه ندارد، اما پسر را جایگاهی همیشگی است.^{۳۶} پس اگر پسر شما را آزاد کند، براستی آزاد خواهید بود.»

فرزندان راستین ابراهیم

^{۳۷} «می دانم که فرزندان ابراهیم‌اید، اما در پی کشتن من هستید، زیرا کلام من در شما جایی ندارد.^{۳۸} من از آنچه در حضور پدر دیده‌ام سخن می گویم

۸: ۲۴ عبارت «من هستم» به نام خدا در خروج ۳: ۱۴ نظر دارد؛ همچنین در آیات ۲۸ و ۵۸ و ۱۳: ۱۹.

و شما آنچه را از پدر خود شنیده‌اید، انجام می‌دهید.»^{۳۹} گفتند: «پدر ما ابراهیم است.» عیسی گفت: «اگر فرزندان ابراهیم بودید، همچون ابراهیم رفتار می‌کردید.^{۴۰} اما شما در پی کشتن من هستید؛ و من آنم که حقیقتی را که از خدا شنیدم به شما بازگفتم. ابراهیم چنین رفتار نکرد.^{۴۱} لیکن شما اعمال پدر خود را انجام می‌دهید.»

فرزندان خدا و فرزندان ابلیس

گفتند: «ما حرامزاده نیستیم! یک پدر داریم که همانا خداست.»^{۴۲} عیسی به ایشان گفت: «اگر خدا پدر شما بود، مرا دوست می‌داشتید، زیرا من از جانب خدا آمده‌ام و اکنون در اینجا هستم. من از جانب خود نیامده‌ام، بلکه او مرا فرستاده است.^{۴۳} از چه رو سخنان مرا در نمی‌یابید؟ از آن رو که نمی‌توانید کلام مرا بپذیرید.^{۴۴} شما به پدرتان ابلیس تعلق دارید و در پی انجام خواسته‌های او هستید. او از آغاز قاتل بود و با حقیقت نسبتی نداشت، زیرا هیچ حقیقتی در او نیست. هرگاه دروغ می‌گوید، از ذات خود می‌گوید؛ چرا که دروغگو و پدر همه دروغ‌هاست.^{۴۵} اما شما سخنم را باور نمی‌کنید، از آن رو که حقیقت را به شما می‌گویم.^{۴۶} کدام‌یک از شما می‌تواند مرا به گناهی محکوم کند؟ پس اگر حقیقت را به شما می‌گویم، چرا سخنم را باور نمی‌کنید؟^{۴۷} کسی که از خداست، کلام خدا را می‌پذیرد؛ اما شما نمی‌پذیرید، از آن رو که از خدا نیستید.»

برتری عیسی بر ابراهیم و پیامبران

^{۴۸} یهودیان در پاسخ او گفتند: «آیا درست نگفتیم که سامری هستی و دیو داری؟»^{۴۹} عیسی جواب داد: «من دیوزده نیستم، بلکه پدر خود را حرمت می‌دارم، اما شما به من بی‌حرمتی می‌کنید.^{۵۰} من در پی جلال خود نیستم. ولی کسی هست که در پی آن است، و داوری با اوست.^{۵۱} آمین، آمین، به شما می‌گویم، اگر کسی کلام مرا نگاه دارد، مرگ را تا به ابد نخواهد دید.»^{۵۲} یهودیان به او گفتند:

«اکنون دیگر یقین دانستیم که دیوزده‌ای! ابراهیم و پیامبران مردند، و حال تو می‌گویی، "اگر کسی کلام مرا نگاه دارد، طعم مرگ را تا به ابد نخواهد چشید!"^{۵۳} آیا تو از پدر ما ابراهیم هم بزرگتری؟ او مُرد، و پیامبران نیز مردند. خود را که می‌پنداری؟»^{۵۴} عیسی گفت: «اگر من خود را جلال دهم، جلال من ارزشی ندارد. آن که مرا جلال می‌دهد، پدر من است، همان که شما می‌گویید، خدای ماست.^{۵۵} هر چند شما او را نمی‌شناسید، اما من او را می‌شناسم. اگر بگویم او را نمی‌شناسم، همچون شما دروغگو خواهم بود. اما من او را می‌شناسم و کلام او را نگاه می‌دارم.^{۵۶} پدر شما ابراهیم شادی می‌کرد که روز مرا ببیند؛ و آن را دید و شادمان شد.»^{۵۷} یهودیان به او گفتند: «هنوز پنجاه سال نداری و ابراهیم را دیده‌ای؟»^{۵۸} عیسی به ایشان گفت: «آمین، آمین، به شما می‌گویم، پیش از آنکه ابراهیم باشد، من هستم!»^{۵۹} پس سنگ برداشتند تا سنگسارش کنند، اما عیسی خود را پنهان کرد و از محوطهٔ معبد بیرون رفت.

شفای کور مادرزاد

۹ در راه که می‌رفت، کوری مادرزاد دید.^۲ شاگردانش از او پرسیدند: «استاد، گناه از کیست که این مرد کور به دنیا آمده است؟ از خودش یا از والدینش؟»^۳ عیسی پاسخ داد: «نه از خودش، و نه از والدینش؛ بلکه چنین شد تا کارهای خدا در او نمایان شود.^۴ تا روز است باید کارهای فرستندهٔ مرا به انجام رسانیم؛ شب نزدیک می‌شود، که در آن کسی نمی‌تواند کار کند.^۵ تا زمانی که در جهان هستم، نور جهانم.»^۶ این را گفت و آبِ دهان بر زمین افکنده، گل ساخت و آن را بر چشمان آن مرد مالید^۷ و او را گفت: «برو و در حوض شیلوحا (که به معنی "فرستاده" است) شستشوی کن.» پس رفت و شستشوی کرده، از آنجا بینا بازگشت.

^۸ همسایگان و کسانی که پیشتر او را در حال گدایی دیده بودند، پرسیدند: «مگر این همان نیست که می‌نشست و گدایی می‌کرد؟»^۹ بعضی گفتند: «همان

است.» دیگران گفتند: «شبیهِ اوست.» اما او خود به تأکید می‌گفت: «من همانم.»^{۱۰} پس، از او پرسیدند: «چگونه چشمانت باز شد؟»^{۱۱} پاسخ داد: «مردی عیسی نام، گلی ساخت و بر چشمانم مالید و گفت "به حوض شیلوحا برو و شستشوی کن." پس رفته، شستشوی کردم و بینا گشتم.»^{۱۲} از او پرسیدند: «او کجاست؟» پاسخ داد: «نمی‌دانم.»

^{۱۳} پس آن مرد را که پیشتر کور بود، نزد فریسیان آوردند.^{۱۴} آن روز که عیسی گل ساخته و چشمان او را باز کرده بود، شَبَّات بود.^{۱۵} آنگاه فریسیان نیز از او پرس و جو کردند که چگونه بینایی یافته است. پاسخ داد: «بر چشمانم گل مالید و شستم و اکنون بینا شده‌ام.»^{۱۶} پس بعضی فریسیان گفتند: «آن مرد از جانب خدا نیست، زیرا شَبَّات را نگاه نمی‌دارد.» اما دیگران گفتند: «چگونه شخصی گناهکار می‌تواند چنین آیاتی پدیدار سازد؟» و بین آنها اختلاف افتاد.^{۱۷} پس دیگر بار از آن کور پرسیدند: «تو خود درباره‌ او چه می‌گویی؟ زیرا او چشمان تو را گشود.» پاسخ داد: «پیامبری است.»

^{۱۸} اما یهودیان* هنوز باور نداشتند که او کور بوده و بینا شده است، تا اینکه والدینش را فراخواندند^{۱۹} و از آنان پرسیدند: «آیا این پسر شماس است، همان که می‌گویند نابینا زاده شده است؟ پس چگونه اکنون می‌تواند بیند؟»^{۲۰} پاسخ دادند: «می‌دانیم که پسر ماست، و نیز می‌دانیم که نابینا به دنیا آمده است.»^{۲۱} اما این را که چگونه بینا شده، و یا چه کسی چشمان او را گشوده است، ما نمی‌دانیم. از خودش پرسید. او بالغ است و خود درباره‌ خویشتن سخن خواهد گفت.»^{۲۲} ایشان از آن سبب چنین گفتند که از یهودیان می‌ترسیدند. زیرا یهودیان پیشتر همداستان شده بودند که هر کس اعتراف کند عیسی همان مسیح است، او را از کنیسه اخراج کنند.^{۲۳} از همین رو بود که والدینش گفتند، «او بالغ است؛ از خودش پرسید.»

۲۴ پس بار دیگر آن مرد را که پیشتر کور بود، فراخوانده، به او گفتند: «خدا را تجلیل کن! * ما می دانیم که او مردی گناهکار است.» ۲۵ پاسخ داد: «گناهکار بودنش را نمی دانم. تنها یک چیز می دانم، و آن اینکه کور بودم، و اکنون بینا گشته‌ام.» ۲۶ پرسیدند: «با تو چه کرد؟ چگونه چشمانت را گشود؟» ۲۷ پاسخ داد: «من که به شما گفتم، اما شما گوش نمی دهید؛ چرا می خواهید دوباره بشنوید؟ مگر شما نیز می خواهید شاگرد او شوید؟» ۲۸ ایشان دشنامش داده، گفتند: «تو خود شاگرد او یی! ما شاگرد موساییم. ۲۹ ما می دانیم خدا با موسی سخن گفته است. اما این شخص، نمی دانیم از کجاست.» ۳۰ آن مرد در پاسخ ایشان گفت: «شگفتا! با اینکه چشمان مرا گشوده، نمی دانید از کجاست. ۳۱ ولی ما می دانیم که خدا دعای گناهکاران را نمی شنود، اما اگر کسی خداترس باشد و خواست او را به جا آورد، خدا دعای او را می شنود. ۳۲ از آغاز جهان تا کنون شنیده نشده که کسی چشمان کوری مادرزاد را گشوده باشد. ۳۳ اگر این مرد از جانب خدا نبود، کاری از وی بر نمی آمد.» ۳۴ ایشان در پاسخ او گفتند: «تو سراپا در گناه زاده شده‌ای. حال، به ما هم درس می دهی؟» پس او را اخراج کردند.

۳۵ چون عیسی شنید که آن مرد را اخراج کرده‌اند، او را یافت و از وی پرسید: «آیا به پسر انسان ایمان داری؟» ۳۶ پاسخ داد: «سرورم، بگو کیست تا به او ایمان آورم.» ۳۷ عیسی به وی گفت: «تو او را دیده‌ای! همان است که اکنون با تو سخن می گوید.» ۳۸ گفت: «سرورم، ایمان دارم.» و در برابرش روی بر زمین نهاد.

۳۹ عیسی گفت: «من برای داوری به این جهان آمده‌ام، تا کوران بینا و بینایان کور شوند.» ۴۰ بعضی از فریسیان که با او بودند، چون این را شنیدند، پرسیدند: «آیا ما نیز کوریم؟» ۴۱ عیسی به ایشان گفت: «اگر کور بودید گناهی نمی داشتید؛ اما حال که ادعا می کنید بینایید، گناهکار باقی می ماندید.»

۹: ۲۴ منظور از این عبارت آن بود که شنونده را به طور جدی به گفتن حقیقت برانگیزاند؛ نگاه کنید به یوشع ۱۹: ۷.

شبان نیکو

۱۰ «آمین، آمین، به شما می گویم، آن که از در به آغل گوسفندان داخل نشود، بلکه از راهی دیگر فرا رود، دزد و راهزن است. ^۲ اما آن که از در به درون آید، شبان گوسفندان است. ^۳ در بر او می گشاید و گوسفندان به صدای او گوش فرامی دهند؛ او گوسفندان خویش را به نام می خواند، و آنها را بیرون می برد. ^۴ چون همه گوسفندان خود را بیرون برد، پیشاپیش آنها گام برمی دارد و گوسفندان از پی او می روند، زیرا صدایش را می شناسند. ^۵ اما هرگز از پی بیگانه نمی روند، بلکه از او می گریزند، زیرا صدای بیگانگان را نمی شناسند.»

^۶ عیسی این تمثیل را برایشان بیان کرد، اما آنان درنیافتند بدیشان چه می گوید. ^۷ پس بار دیگر بدیشان گفت: «آمین، آمین، به شما می گویم، من برای گوسفندان، ”در“ هستم؛ ^۸ آنان که پیش از من آمدند، همگی دزد و راهزنند، اما گوسفندان به آنان گوش فرادادند. ^۹ من ”در“ هستم؛ هر که از راه من داخل شود نجات خواهد یافت، و آزادانه به درون خواهد آمد و بیرون خواهد رفت و چراگاه خواهد یافت. ^{۱۰} دزد نمی آید جز برای دزدیدن و کشتن و نابود کردن؛ من آمده ام تا ایشان حیات داشته باشند و از آن به فراوانی بهره مند شوند.

^{۱۱} «من شبان نیکو هستم. شبان نیکو جان خود را در راه گوسفندان می نهد. ^{۱۲} مزدور، چون شبان نیست و گوسفندان از آن او نیستند، هرگاه ببندد گرگ می آید، گوسفندان را واگذاشته می گریزد و گرگ بر آنها حمله می برد و آنها را می پراکند. ^{۱۳} مزدور می گریزد، چرا که مزدوری بیش نیست و به گوسفندان نمی اندیشد. ^{۱۴} من شبان نیکو هستم. من گوسفندان خود را می شناسم و گوسفندان من مرا می شناسند، ^{۱۵} همان گونه که پدر مرا می شناسد و من پدر را می شناسم. من جان خود را در راه گوسفندان می نهم. ^{۱۶} گوسفندانی دیگر نیز دارم که از این آغل نیستند. آنها را نیز باید بیاورم و آنها نیز به صدای من گوش فرا خواهند داد. آنگاه یک گله خواهند شد با یک شبان. ^{۱۷} پدر، مرا از این رو دوست می دارد که من

جان خود را می‌نهم تا آن را بازستانم.^{۱۸} هیچ‌کس آن را از من نمی‌گیرد، بلکه من به میل خود آن را می‌دهم. اختیار دارم آن را بدهم و اختیار دارم آن را بازستانم. این حکم را از پدر خود یافته‌ام.»

^{۱۹} به سبب این سخنان، دیگر بار میان یهودیان اختلاف افتاد. ^{۲۰} بسیاری از ایشان گفتند: «او دیوزده و دیوانه است؛ چرا به او گوش می‌دهید؟»^{۲۱} اما دیگران گفتند: «اینها سخنان یک دیوزده نیست. آیا دیو می‌تواند چشمان کوران را بگشاید؟»

سخنان عیسی در عید وقف

^{۲۲} زمان برگزاری عید وقف* در اورشلیم فرارسیده بود. زمستان بود^{۲۳} و عیسی در محوطهٔ معبد، در ایوان سلیمان راه می‌رفت. ^{۲۴} یهودیان بر او گرد آمدند و گفتند: «تا به کی می‌خواهی ما را در تردید نگاه داری؟ اگر مسیح هستی، آشکارا به ما بگو.»^{۲۵} عیسی پاسخ داد: «به شما گفتم، اما باور نمی‌کنید. کارهایی که من به نام پدر خود می‌کنم، بر من شهادت می‌دهند.^{۲۶} اما شما ایمان نمی‌آورید، زیرا از گوسفندان من نیستید.^{۲۷} گوسفندان من به صدای من گوش فرامی‌دهند؛ من آنها را می‌شناسم و آنها از پی من می‌آیند.^{۲۸} من به آنها حیات جاویدان می‌بخشم، و به یقین هرگز هلاک نخواهند شد. کسی آنها را از دست من نخواهد ربود.^{۲۹} پدر من که آنها را به من بخشیده از همه بزرگتر است،* و هیچ‌کس نمی‌تواند آنها را از دست پدر من برآید.^{۳۰} من و پدر یکی هستیم.»

^{۳۱} آنگاه بار دیگر یهودیان سنگ برداشتند تا سنگسارش کنند.^{۳۲} عیسی به ایشان گفت: «کارهای نیک بسیار از جانب پدر خود به شما نمایانده‌ام. به سبب کدامین یک از آنها می‌خواهید سنگسارم کنید؟»^{۳۳} پاسخ دادند: «به سبب کار نیک

۱۰: ۲۲ در عبری «خنوکا»، که نام عیدی بود که به یادبود وقف معبد توسط یهودای مکابی (در سال ۱۶۵ قبل از میلاد) برگزار می‌شد.

۱۰: ۲۹ یا: «آنچه پدر به من بخشیده از همه بزرگتر است.»

سنگسارت نمی‌کنیم، بلکه از آن رو که کفر می‌گویی، زیرا انسانی و خود را خدا می‌خوانی.»^{۳۴} عیسی به آنها پاسخ داد: «مگر در تورات شما نیامده است که "من گفتم، شما خدا یابید"؟^{۳۵} اگر آنان که کلام خدا به ایشان رسید، "خدایان" خوانده شده‌اند - و هیچ بخش از کتب مقدس از اعتبار ساقط نمی‌شود -^{۳۶} چگونه می‌توانید به کسی که پدر وقف کرده و به جهان فرستاده است، بگویید "کفر می‌گویی"، تنها از آن رو که گفتم پسر خدا هستم؟^{۳۷} اگر کارهای پدرم را به‌جا نمی‌آورم، کلامم را باور نکنید. ^{۳۸} اما اگر به‌جا می‌آورم، حتی اگر کلامم را باور نمی‌کنید، دست کم به آن کارها ایمان آورید تا بدانید و باور داشته باشید* که پدر در من است و من در پدر.»^{۳۹} آنگاه دیگر بار خواستند گرفتارش کنند، اما از دست ایشان به در شد.

^{۴۰} سپس باز به آن سوی رود اردن رفت، آنجا که یحیی پیشتر تعمید می‌داد، و در آنجا ماند.^{۴۱} بسیاری نزدش آمدند. ایشان می‌گفتند: «هرچند یحیی هیچ معجزه نکرد، اما هرآنچه دربارهٔ این شخص گفت، راست بود.»^{۴۲} پس بسیاری در آنجا به او ایمان آوردند.

بیماری و مرگ ایلعازر

مردی ایلعازر نام بیمار بود. او از مردمان بیت‌عنیا، دهکدهٔ مریم و خواهرش مارتا بود.^۲ مریم همان زنی بود که خداوند را با عطر تدهین کرد و با گیسوانش پاهای او را خشک نمود. اینک برادرش ایلعازر بیمار شده بود.^۳ پس خواهران ایلعازر برای عیسی پیغام فرستاده، گفتند: «سرور ما، دوست عزیزت بیمار است.»^۴ عیسی چون این خبر را شنید، گفت: «این بیماری با مرگ پایان نمی‌پذیرد، بلکه برای تجلیل خداست، تا پسر خدا به واسطهٔ آن جلال یابد.»

۱۰:۳۸ یا: «همواره این شناخت را داشته باشید».

۱۰:۳۴ مزمور ۸۲:۶.

۵ عیسی، مارتا و خواهرش و ایلعازر را دوست می‌داشت. ۶ پس چون شنید که ایلعازر بیمار است، دو روز دیگر در جایی که بود، ماند.

۷ سپس به شاگردان خود گفت: «بیایید باز به یهودیه برویم.» ۸ شاگردانش گفتند: «استاد، دیری نمی‌گذرد که یهودیان می‌خواستند سنگسارت کنند، و تو باز می‌خواهی بدانجا بروی؟» ۹ عیسی پاسخ داد: «مگر روز، دوازده ساعت نیست؟ آن که در روز راه رود، نمی‌لغزد، زیرا نور این جهان را می‌بیند. ۱۰ اما آن که در شب راه رود، خواهد لغزید، زیرا نوری ندارد.» ۱۱ پس از این سخنان بدانها گفت: «دوست ما ایلعازر خفته است، اما می‌روم تا بیدارش کنم.» ۱۲ پس شاگردان به او گفتند: «سرور ما، اگر خفته است، بهبود خواهد یافت.» ۱۳ اما عیسی از مرگ او سخن می‌گفت، حال آنکه شاگردان گمان می‌کردند به خواب او اشاره می‌کند. ۱۴ آنگاه عیسی آشکارا به آنان گفت: «ایلعازر مرده است. ۱۵ و به خاطر شما شادمانم که آنجا نبودم، تا ایمان آورید. اما اکنون نزد او برویم.» ۱۶ پس توما، که به دوقلو ملقب بود، به شاگردان دیگر گفت: «بیایید ما نیز برویم تا با او بمیریم.»

عیسی، قیامت و حیات

۱۷ چون عیسی بدانجا رسید، دریافت چهار روز است که ایلعازر را در قبر نهاده‌اند. ۱۸ بیت‌عنیا پانزده پرتاب تیر* با اورشلیم فاصله داشت. ۱۹ یهودیان بسیار نزد مریم و مارتا آمده بودند تا آنان را در مرگ برادرشان تسلی دهند. ۲۰ پس چون مارتا شنید که عیسی بدانجا می‌آید به استقبالش رفت، اما مریم در خانه ماند. ۲۱ مارتا به عیسی گفت: «سرورم، اگر اینجا بودی برادرم نمی‌مرد. ۲۲ اما می‌دانم که هم‌اکنون نیز هر چه از خدا بخواهی، به تو خواهد داد.» ۲۳ عیسی به او گفت: «برادرت بر خواهد خاست.» ۲۴ مارتا به او گفت: «می‌دانم که در روز قیامت بر

۱۰:۱۱ به طور تحت‌اللفظی: «زیرا نور در او نیست».

۱۸:۱۱ مسافتی حدود سه کیلومتر.

خواهد خاست.»^{۲۵} عیسی گفت: «قیامت و حیات منم. آن که به من ایمان آورد، حتی اگر بمیرد، باز زنده خواهد شد.^{۲۶} و هر که زنده است و به من ایمان دارد، به یقین تا به ابد نخواهد مرد؛ آیا این را باور می‌کنی؟»^{۲۷} مارتا گفت: «آری، سرورم، من ایمان آورده‌ام که تویی مسیح، پسر خدا، همان که باید به جهان می‌آمد.»^{۲۸} این را گفت و رفت و خواهر خود مریم را فراخوانده، در خلوت به او گفت: «استاد اینجاست و تو را می‌خواند.»^{۲۹} مریم چون این را شنید، بی‌درنگ برخاست و نزد او شتافت.^{۳۰} عیسی هنوز وارد دهکده نشده بود، بلکه همان جا بود که مارتا به دیدارش رفته بود.^{۳۱} یهودیانی که با مریم در خانه بودند و او را تسلی می‌دادند، چون دیدند مریم با شتاب برخاست و بیرون رفت، از پی او روانه شدند. گمان می‌کردند بر سر قبر می‌رود تا در آنجا زاری کند.^{۳۲} چون مریم به آنجا که عیسی بود رسید و او را دید، به پاهای او افتاد و گفت: «سرورم، اگر اینجا بودی برادرم نمی‌مرد.»^{۳۳} چون عیسی زاری مریم و یهودیان همراه او را دید، در روح برآشفته و سخت منقلب گشت.^{۳۴} پرسید: «او را کجا گذاشته‌اید؟» گفتند: «سرور ما، بیا و ببین.»^{۳۵} اشک از چشمان عیسی سرازیر شد.^{۳۶} پس یهودیان گفتند: «بنگرید چقدر او را دوست می‌داشت!»^{۳۷} اما بعضی گفتند: «آیا کسی که چشمان آن مرد کور را گشود، نمی‌توانست مانع از مرگ ایلعازر شود؟»

زنده شدن ایلعازر

^{۳۸} سپس عیسی، باز در حالی که برآشفته بود، بر سر قبر آمد. قبر، غاری بود که بر دهانه‌اش سنگی نهاده بودند.^{۳۹} فرمود: «سنگ را بردارید.» مارتا خواهر متوفا گفت: «سرورم، اکنون دیگر بوی ناخوش می‌دهد، زیرا چهار روز گذشته است.»^{۴۰} عیسی به او گفت: «مگر تو را نگفتم که اگر ایمان آوری، جلال خدا را خواهی دید؟»^{۴۱} پس سنگ را برداشتند. آنگاه عیسی به بالا نگرست و گفت: «پدر، تو را شکر می‌گویم که مرا شنیدی،^{۴۲} و می‌دانستم که همیشه مرا می‌شنوی. اما این را به خاطر کسانی گفتم که در اینجا حاضرند، تا ایمان آورند که تو مرا فرستاده‌ای.»

۳۳ این را گفت و سپس به بانگ بلند ندا در داد: «ایلعازر، بیرون بیا!» ۴۴ پس آن مرده، دست و پا در کفن بسته و دستمالی گرد صورت پیچیده، بیرون آمد. عیسی به ایشان گفت: «او را باز کنید و بگذارید برود.»

توطئه قتل عیسی

۴۵ پس بسیاری از یهودیان که به دیدار مریم آمده و کار عیسی را دیده بودند، به او ایمان آوردند. ۴۶ اما برخی نزد فریسیان رفتند و آنها را از آنچه عیسی کرده بود، آگاه ساختند. ۴۷ پس سران کاهنان و فریسیان به مشورت نشستند، گفتند: «چه کنیم؟ آیات بسیار از این مرد به ظهور می‌رسد. ۴۸ اگر بگذاریم همچنان پیش رود، همه به او ایمان خواهند آورد، و رومیان آمده، این مکان و این قوم را از دست ما خواهند ستاند.» ۴۹ اما یکی از آنها، قیافا نام، که در آن سال کاهن اعظم بود، به دیگران گفت: «شما هیچ نمی‌دانید ۵۰ و نمی‌اندیشید که صلاحتان در این است که یک تن برای قوم بمیرد، تا آنکه همه قوم نابود شوند.» ۵۱ اما این سخن از خودش نبود، بلکه چون در آن سال کاهن اعظم بود، چنین نبوت کرد که عیسی برای قوم خواهد مرد، ۵۲ و نه تنها برای قوم، بلکه برای گرد آوردن و یگانه ساختن فرزندان خدا که پراکنده‌اند. ۵۳ پس، از همان روز توطئه قتل او را چیدند.

۵۴ از این رو عیسی دیگر آشکارا در میان یهودیان رفت و آمد نمی‌کرد، بلکه به شهری به نام افرایم در ناحیه‌ای نزدیک به بیابان رفت و با شاگردان خود در آنجا ماند.

۵۵ چون عید پسخ یهود نزدیک شد، گروهی بسیار از نواحی مختلف به اورشلیم رفتند تا آیین تطهیر قبل از پسخ را به‌جا آورند. ۵۶ آنها در جستجوی عیسی بودند و در همان حال که در صحن معبد ایستاده بودند، به یکدیگر می‌گفتند: «چه گمان می‌برید؟ آیا هیچ به عید نخواهد آمد؟» ۵۷ اما سران کاهنان و فریسیان دستور داده بودند که هرگاه کسی بداند عیسی کجاست، خبر دهد تا گرفتارش سازند.

تدهین عیسی

(یوحنا ۱۲: ۱-۸ — مشابه مَتی ۲۶: ۶-۱۳؛ مَرُقَس ۱۴: ۳-۹؛ لوقا ۷: ۳۷-۳۹)

۱۲ شش روز پیش از عید پَسَخ، عیسی به بیت عَنیا، محل زندگی ایلعازَر آمد، همان که عیسی او را از مردگان برخیزانیده بود.^۲ در آنجا برای تجلیل او شام دادند. مارتا پذیرایی می کرد و ایلعازَر از جمله کسانی بود که با عیسی بر سفره نشسته بود.^۳ در آن هنگام، مریم عطری گرانها از سنبل خالص را که حدود یک لیتر* بود برگرفت و پاهای عیسی را با آن عطراگین کرد و با گیسوانش خشک نمود، چنانکه خانه از رایحهٔ عطر آکنده شد.^۴ اما یهودای اِسخریوطی، یکی از شاگردان عیسی، که بعدها او را تسلیم دشمن کرد، گفت: «چرا این عطر به سیصد دینار فروخته نشد، تا بهایش به فقرا داده شود؟»^۵ او این را نه از سر دلسوزی برای فقرا، بلکه از آن رو می گفت که دزد بود؛ او مسئول دخل و خرج* بود و از پولی که نزدش گذاشته می شد، می دزدید.^۷ پس عیسی گفت: «او را به حال خود بگذارید! زیرا این عطر را برای روز دفن من نگاه داشته بود.^۸ فقیران را همیشه با خود دارید، اما مرا همیشه ندارید.»

^۹ گروهی بی شمار از یهودیان، چون شنیدند عیسی آنجاست، آمدند تا نه تنها عیسی، بلکه ایلعازَر را نیز که زنده کرده بود، ببینند.^{۱۰} پس، سران کاهنان بر آن شدند ایلعازَر را نیز بکشند،^{۱۱} زیرا سبب شده بود بسیاری از یهودیان از ایشان رویگردان شوند و به عیسی ایمان آورند.

ورود شاهانهٔ عیسی به اورشلیم

(یوحنا ۱۲: ۱۲-۱۵ — مَتی ۲۱: ۴-۹؛ مَرُقَس ۱۱: ۷-۱۰؛ لوقا ۱۹: ۳۵-۳۸)

^{۱۲} بامدادان، جمعیتی کثیر که برای عید آمده بودند، چون شنیدند عیسی به اورشلیم می آید،^{۱۳} شاخه های نخل در دست به پیشباز او رفتند. آنان فریادکنان

۳: ۱۲ «یک لیتر»، حدود نیم لیتر بود.

۶: ۱۲ در اصل یونانی: «مَسئول نگهداری از کیسهٔ پول»؛ همچنین در ۲۹: ۱۳.

می گفتند:

«هوشیعانا!»*

خجسته باد او که به نام خداوند می آید،

خجسته باد پادشاه اسرائیل!

^{۱۴} آنگاه عیسی کره الاغی یافت و بر آن سوار شد؛ چنانکه نوشته شده است:

^{۱۵} «مترس! ای دختر صهیون،*

هان پادشاه تو می آید،

سوار بر کره الاغی!»

^{۱۶} شاگردان او نخست این چیزها را درنیافتند، اما چون عیسی جلال یافت،

به یاد آوردند که اینها همه درباره او نوشته شده بود و همان گونه نیز با او به عمل آورده بودند.

^{۱۷} آن جماعت که به هنگام فراخواندن ایلعازر از قبر و برخیزانیدنش از مردگان

با عیسی بودند، همچنان بر این واقعه شهادت می دادند. ^{۱۸} بسیاری از مردم نیز به

همین سبب به پیشباز او رفتند، زیرا شنیده بودند چنین آیتی از او به ظهور رسیده

است. ^{۱۹} پس فریسیان به یکدیگر گفتند: «ببینید که راه به جایی نمی برید؛ بنگرید که همه دنیا از پی او رفته اند.»

یونانیان در پی ملاقات با عیسی

^{۲۰} در میان کسانی که برای عبادت در عید آمده بودند، شماری یونانی بودند.

^{۲۱} آنها نزد فیلیپس، که اهل بیت صیداى جلیل بود، آمدند و به او گفتند: «سرور

ما، می خواهیم عیسی را ببینیم.» ^{۲۲} فیلیپس آمد و به آندریاس گفت، و آنها

۱۲: ۱۳ کلمه «هوشیعانا» در عبری به معنی «نجات بده» است. از این کلمه برای ابراز حمد و

تمجید استفاده می کردند؛ مزمور ۱۱۸: ۲۵ و ۲۶.

۱۵: ۱۲ به مردم اورشلیم اشاره دارد.

۱۵: ۱۲ زکریا ۹: ۹.

هر دو رفتند و به عیسی گفتند. ^{۲۳} عیسی به آنان گفت: «ساعتِ جلال یافتن پسر انسان فرارسیده است. ^{۲۴} آمین، آمین، به شما می‌گویم، اگر دانهٔ گندم در خاک نیفتد و نمیرد، تنها می‌ماند؛ اما اگر بمیرد بارِ بسیار می‌آورد. ^{۲۵} کسی که جان خود را دوست ندارد، آن را از دست خواهد داد. اما کسی که در این جهان از جان خود نفرت داشته باشد، آن را تا حیات جاویدان حفظ خواهد کرد. ^{۲۶} آن که بخواهد مرا خدمت کند، باید از من پیروی کند؛ و جایی که من باشم، خادم من نیز خواهد بود. کسی که مرا خدمت کند، پدرم او را سرفراز خواهد کرد.»

عیسی از مرگ خود سخن می‌گوید

^{۲۷} «اکنون جان من مضطرب است. چه بگویم؟ آیا بگویم، "پدر! مرا از این ساعت رهایی ده؟" اما برای همین منظور به این ساعت رسیده‌ام. ^{۲۸} پدر، نام خود را جلال ده!» آنگاه ندایی از آسمان در رسید که: «جلال داده‌ام و باز خواهم داد.» ^{۲۹} پس مردمی که آنجا بودند و این را شنیدند، گفتند: «رعده بود.» دیگران گفتند: «فرشته‌ای با او سخن گفت.» ^{۳۰} عیسی گفت: «این ندا برای شما بود، نه برای من. ^{۳۱} اکنون زمان داوری بر این دنیاست؛ اکنون رئیس این جهان بیرون افکنده می‌شود. ^{۳۲} و من چون از زمین برافراشته شوم، همه را به سوی خود خواهم کشید.» ^{۳۳} او با این سخن، به چگونگی مرگی اشاره می‌کرد که انتظارش را می‌کشید. ^{۳۴} مردم گفتند: «بنا بر آنچه از تورات شنیده‌ایم، مسیح تا ابد باقی خواهد ماند، پس چگونه است که می‌گویی پسر انسان باید برافراشته شود؟ این پسر انسان کیست؟» ^{۳۵} عیسی به ایشان گفت: «تا اندک زمانی دیگر، نور با شماست. پس تا زمانی که هنوز نور را دارید، راه بروید، مبدا تاریکی شما را فروگیرد. آن که در تاریکی راه می‌رود، نمی‌داند کجا می‌رود. ^{۳۶} تا زمانی که نور را دارید، به نور ایمان آورید تا فرزندان نور گردید.»

چون این سخنان را گفت، از آنجا رفت و خود را از ایشان پنهان کرد.

بی ایمانی مردم

۳۷ با اینکه عیسی آیاتی چنین بسیار در برابر چشمان آنان به ظهور رسانیده بود، به او ایمان نیاوردند. ۳۸ بدین سان سخنان اِشْعِیای نبی به حقیقت پیوست که گفته بود:

«کیست، ای خداوند، که پیام ما را باور کرده،

و کیست که بازوی خداوند بر او آشکار شده باشد؟»

۳۹ همان گونه که اِشْعِیای نبی خود در جایی دیگر بیان کرده است، آنان نتوانستند ایمان آورند، زیرا:

۴۰ «او چشمان ایشان را کور،

و دل‌هایشان را سخت کرده است،

تا با چشمان خود ننگرند،

و با دل‌های خود درنیابند،

و بازنگردند تا شفایشان بخشم.»

۴۱ اِشْعِیَا از آن رو این را بیان کرد که جلال او را دید و دربارهٔ او سخن گفت.

۴۲ با این همه، حتی بسیاری از بزرگان قوم نیز به عیسی ایمان آوردند، اما از ترس فریسیان، ایمان خود را اقرار نمی‌کردند، مبادا از کنیسه اخراجشان کنند.

۴۳ زیرا تحسین مردم را بیش از تحسین خدا دوست می‌داشتند.

۴۴ آنگاه عیسی ندا درداد و گفت: «هر که به من ایمان آورد، نه به من، بلکه به فرستندهٔ من ایمان آورده است. ۴۵ هر که بر من بنگرد، بر فرستندهٔ من نگرسته

است. ۴۶ من چون نوری به جهان آمده‌ام تا هر که به من ایمان آورد، در تاریکی نماند. ۴۷ اگر کسی سخنان مرا بشنود، اما از آن اطاعت نکند، من بر او داوری نمی‌کنم؛ زیرا نیامده‌ام تا بر جهانیان داوری کنم، بلکه آمده‌ام تا آنها را نجات

بخشم.^{۴۸} برای کسی که مرا رد کند و سخنانم را نپذیرد، داوری دیگر هست؛ همان سخنانی که گفتم در روز بازپسین او را محکوم خواهد کرد.^{۴۹} زیرا من از جانب خود سخن نگفته‌ام، بلکه پدری که مرا فرستاد به من فرمان داد که چه بگویم و از چه سخن برانم.^{۵۰} و من می‌دانم که فرمان او حیات جاویدان است. پس آنچه من می‌گویم درست همان چیزی است که پدر گفته است تا بگویم.»

شستن پاهای شاگردان

۱۳ پیش از عید پِسَخ، عیسی با آگاهی از اینکه ساعت گذار او از این جهان به نزد پدر فرارسیده است، کسان خود را که در این جهان دوست می‌داشت، تا به حد کمال محبت کرد.*

^۲ هنگام شام بود. ابلیس پیشتر در دل یهودای اِسْحَرِیوْطی، پسر شَمعون، نهاده بود که عیسی را تسلیم دشمن کند.^۳ عیسی که می‌دانست پدر همه چیز را به دست او سپرده است و از نزد خدا آمده و به نزد او می‌رود،^۴ از شام برخاست و خرقة از تن به در آورد و حوله‌ای برگرفته، به کمر بست.^۵ سپس آب در لگنی ریخت و شروع به شستن پاهای شاگردان و خشک کردن آنها با حوله‌ای کرد که به کمر داشت.^۶ چون به شَمعون پِطْرُس رسید، او وی را گفت: «سرور من، آیا تو می‌خواهی پای مرا بشویی؟»^۷ عیسی پاسخ داد: «اکنون از درک آنچه می‌کنم ناتوانی، اما بعد خواهی فهمید.»^۸ پِطْرُس به او گفت: «پاهای مرا هرگز نخواهی شست!» عیسی پاسخ داد: «تا تو را نشویم سهمی با من نخواهی داشت.»^۹ پس شَمعون پِطْرُس گفت: «سرور من، نه تنها پاهایم، که دستها و سرم را نیز بشوی!»^{۱۰} عیسی پاسخ داد: «آن که استحمام کرده، سراپا پاکیزه است و به شستن نیاز ندارد، مگر پاهایش. باری، شما پاکید، اما نه همه.»^{۱۱} زیرا می‌دانست چه کسی او را تسلیم دشمن خواهد کرد، و از همین رو گفت: «همه شما پاک نیستید.»

۱۲ پس از آنکه عیسی پاهای ایشان را شست، خرقة بر تن کرد و باز بر سفره شام نشست. آنگاه از ایشان پرسید: «آیا دریافتید آنچه برایتان کردم؟» ۱۳ شما مرا استاد و سرورتان می‌خوانید و درست هم می‌گویید، زیرا چنین هستم. ۱۴ پس اگر من که سرور و استاد شمایم پاهای شما را شستم، شما نیز باید پاهای یکدیگر را بشویید. ۱۵ من با این کار، سرمشقی به شما دادم تا شما نیز همان‌گونه رفتار کنید که من با شما کردم. ۱۶ آمین، آمین، به شما می‌گویم، نه غلام از ارباب خود بزرگتر است، نه فرستاده از فرستنده خود. ۱۷ اکنون که اینها را می‌دانید، خوشابه‌حالتان اگر بدانها عمل کنید.

پیشگویی خیانت یهودا

(یوحنا ۱۳: ۲۱-۳۰ - متى ۲۶: ۲۰-۲۹؛ مرقس ۱۴: ۱۷-۲۵؛ لوقا ۲۲: ۱۴-۳۰)

۱۸ «آنچه می‌گویم درباره همه شما نیست. من آنان را که برگزیده‌ام، می‌شناسم. اما این گفته کتب مقدس باید به حقیقت پیوندد که "همسفره‌ام با من به دشمنی برخاسته است."* ۱۹ پس اکنون پیش از وقوع، به شما می‌گویم تا هنگامی که واقع شد، ایمان آورید که من هستم. ۲۰ آمین، آمین، به شما می‌گویم، هر که فرستاده مرا بپذیرد، مرا پذیرفته، و هر که مرا پذیرفت، فرستنده مرا پذیرفته است.»

۲۱ عیسی پس از آنکه این را گفت، در روح مضطرب شد و آشکارا اعلام داشت: «آمین، آمین، به شما می‌گویم، یکی از شما مرا تسلیم دشمن خواهد کرد.» ۲۲ شاگردان به یکدیگر نگریسته، در شگفت بودند که این را درباره که می‌گوید. ۲۳ یکی از شاگردان، که عیسی دوستش می‌داشت، نزدیک به سینه او تکیه زده بود. ۲۴ شمعون پطرس با اشاره از او خواست تا از عیسی بپرسد منظورش کیست. ۲۵ پس او کمی به عقب متمایل شد و بر سینه عیسی تکیه

۱۳: ۱۸ به طور تحت‌اللفظی: «همسفره‌ام پاشنه خود را بر ضد من بلند کرده است.»

زد و پرسید: «سرور من، او کیست؟»^{۲۶} عیسی پاسخ داد: «همان که این تکه نان را پس از فروبردن در کاسه به او می‌دهم.» آنگاه تکه‌ای نان در کاسه فروبرد و آن را به یهودا پسر شمعون اِسْخَریوطی داد.^{۲۷} یهودا چون لقمه را گرفت، در دم شیطان به درون او رفت. آنگاه عیسی به او گفت: «آنچه در پی انجام آنی، زودتر به انجام رسان.»^{۲۸} اما هیچیک از کسانی که بر سفره نشسته بودند، منظور عیسی را درنیافتند.^{۲۹} بعضی گمان بردند که چون یهودا مسئول دخل و خرج است، عیسی به او می‌گوید که آنچه برای عید لازم است بخرد، یا آنکه چیزی به فقرا بدهد.^{۳۰} پس از گرفتن لقمه، یهودا بی‌درنگ بیرون رفت و شب بود.

پیشگویی انکار پطرس

(یوحنا ۱۳: ۳۷ و ۳۸ — مَتّی ۲۶: ۳۳-۳۵؛ مَرْقُس ۱۴: ۲۹-۳۱؛ لوقا ۲۲: ۳۳ و ۳۴)

^{۳۱} پس از بیرون رفتن یهودا، عیسی گفت: «اکنون پسر انسان جلال یافت و خدا در او جلال یافت.^{۳۲} اگر خدا در او جلال یافت، پس خدا نیز او را در خود جلال خواهد داد و او را بی‌درنگ جلال خواهد داد.^{۳۳} فرزندان عزیز، اندک زمانی دیگر با شما هستم. مرا خواهید جُست و همان‌گونه که به یهودیان گفتم، اکنون به شما نیز می‌گویم که آنجا که من می‌روم، شما نمی‌توانید آمد.^{۳۴} حکمی تازه به شما می‌دهم، و آن این که یکدیگر را محبت کنید. همان‌گونه که من شما را محبت کردم، شما نیز باید یکدیگر را محبت نمایید.^{۳۵} از همین محبت شما به یکدیگر، همه پی خواهند برد که شاگرد من هستید.»

^{۳۶} شمعون پطرس گفت: «سرور من، کجا می‌روی؟» عیسی پاسخ داد: «تو اکنون نمی‌توانی به جایی که می‌روم از پی من بیایی؛ اما بعدها از پی‌ام خواهی آمد.»^{۳۷} پطرس گفت: «سرورم، چرا اکنون نتوانم از پی‌ات بیایم؟ من جانم را در راه تو خواهم نهاد.»^{۳۸} عیسی گفت: «آیا جانت را در راه من خواهی نهاد؟ آمین، آمین، به تو می‌گویم، پیش از آنکه خروس بانگ زند، سه بار مرا انکار خواهی کرد.»

عیسی، تنها راه به سوی پدر

۱۴ «دل شما مضطرب نباشد. به خدا ایمان داشته باشید؛ به من نیز ایمان داشته باشید.*»^۲ در خانه پدر من منزل بسیار است، وگرنه به شما می‌گفتم. می‌روم تا مکانی برای شما آماده کنم. ^۳ و آنگاه که رفتم و مکانی برای شما آماده کردم، باز می‌آیم و شما را نزد خود می‌برم، تا هر جا که من هستم شما نیز باشید. ^۴ جایی که من می‌روم راهش را می‌دانید. ^۵ تو ما به او گفت: «ما حتی نمی‌دانیم به کجا می‌روی، پس چگونه می‌توانیم راه را بدانیم؟» ^۶ عیسی به او گفت: «من راه و راستی و حیات هستم؛ هیچ‌کس جز به واسطه من، نزد پدر نمی‌آید. ^۷ اگر مرا می‌شناختید، پدر مرا نیز می‌شناختید؛ اما پس از این او را می‌شناسید و او را دیده‌اید.» ^۸ فیلیپس به او گفت: «سرور ما، پدر را به ما بنما، که همین ما را کافی است.» ^۹ عیسی به او گفت: «فیلیپس، دیری است با شما هستم و هنوز مرا نشناخته‌ای؟ کسی که مرا دیده، پدر را دیده است؛ پس چگونه است که می‌گویی "پدر را به ما بنما"؟ ^{۱۰} آیا باور نداری که من در پدرم و پدر در من است؟ سخنانی که من به شما می‌گویم از خودم نیست، بلکه پدری که در من ساکن است، اوست که کارهای خود را به انجام می‌رساند. ^{۱۱} این سخن مرا باور کنید که من در پدرم و پدر در من است؛ وگرنه به سبب آن کارها این را باور کنید.

^{۱۲} «آمین، آمین، به شما می‌گویم، آن که به من ایمان داشته باشد، او نیز کارهایی را که من می‌کنم، خواهد کرد، و حتی کارهایی بزرگتر از آن خواهد کرد، زیرا که من نزد پدر می‌روم. ^{۱۳} و هرآنچه به نام من درخواست کنید، من آن را انجام خواهم داد، تا پدر در پسر جلال یابد. ^{۱۴} اگر چیزی به نام من از من بخواهید، آن را انجام خواهم داد.

وعده روح القدس

۱۵ «اگر مرا دوست بدارید، احکام مرا نگاه خواهید داشت. ۱۶ و من از پدر خواهم خواست و او مدافعی* دیگر به شما خواهد داد که همیشه با شما باشد، ۱۷ یعنی روح راستی که جهان نمی‌تواند او را بپذیرد، زیرا نه او را می‌بیند و نه می‌شناسد؛ اما شما او را می‌شناسید، چرا که نزد شما مسکن می‌گزیند و در شما خواهد بود.

۱۸ «شما را بی‌کس نمی‌گذارم؛ نزد شما می‌آیم. ۱۹ پس از اندک زمانی جهان دیگر مرا نخواهد دید، اما شما خواهید دید، و چون من زنده‌ام، شما نیز خواهید زیست. ۲۰ در آن روز، خواهید دانست که من در پدر هستم و شما در من و من در شما. ۲۱ آن که احکام مرا دارد و از آنها پیروی می‌کند، اوست که مرا دوست می‌دارد؛ و آن که مرا دوست می‌دارد، پدرم او را دوست خواهد داشت و من نیز او را دوست داشته، خود را بر او ظاهر خواهم ساخت.»

۲۲ یهودا، نه اسخریوطی، از او پرسید: «سرور من، چگونه است که می‌خواهی خود را بر ما ظاهر کنی، اما نه بر این جهان؟» ۲۳ عیسی پاسخ داد: «آن که مرا دوست می‌دارد، کلام مرا نگاه خواهد داشت، و پدرم او را دوست خواهد داشت، و ما نزد او خواهیم آمد و با او مسکن خواهیم گزید. ۲۴ آن که مرا دوست نمی‌دارد، کلام مرا نگاه نخواهد داشت؛ و این کلام که می‌شنوید از من نیست، بلکه از پدری است که مرا فرستاده است.

۲۵ «این چیزها را زمانی به شما گفتم که هنوز با شما هستم. ۲۶ اما آن مدافع، یعنی روح القدس، که پدر او را به نام من می‌فرستد، او همه چیز را به شما خواهد آموخت و هرآنچه من به شما گفتم، به یادتان خواهد آورد. ۲۷ برای شما آرامش به جا می‌گذارم؛ آرامش خود را به شما می‌دهم. آنچه من به شما می‌دهم، نه چنان

است که جهان به شما می دهد. دل شما مضطرب و هراسان نباشد. ^{۲۸} شنیدید که به شما گفتم، "من می روم، اما باز نزد شما می آیم." اگر مرا دوست می داشتید، شادمان می شدید که نزد پدر می روم، زیرا پدر از من بزرگتر است. ^{۲۹} اکنون این را پیش از وقوع به شما گفتم، تا چون واقع شود ایمان آورید. ^{۳۰} فرصت چندانی باقی نمانده که با شما سخن بگویم، زیرا رئیس این جهان می آید. او هیچ قدرتی بر من ندارد؛ ^{۳۱} اما من کاری را می کنم که پدر به من فرمان داده است، تا جهان بدانند که پدر را دوست می دارم. برخیزید، برویم.

تاک حقیقی

۱۵ «من تاک حقیقی هستم و پدرم باغبان است. ^۲ هر شاخه ای در من که میوه نیاورد، آن را قطع می کند، و هر شاخه ای که میوه آورد، آن را هرَس می کند تا بیشتر میوه آورد. ^۳ شما هم اکنون به سبب کلامی که به شما گفته ام، پاک* هستید. ^۴ در من بمانید، و من نیز در شما می مانم. چنانکه شاخه نمی تواند از خود میوه آورد اگر در تاک نماند، شما نیز نمی توانید میوه آورید اگر در من نمانید.

۵ «من تاک هستم و شما شاخه های آن. کسی که در من می ماند و من در او، میوه بسیار می آورد؛ زیرا جدا از من، هیچ نمی توانید کرد. ^۶ اگر کسی در من نماند، همچون شاخه ای است که دورش می اندازند و خشک می شود. شاخه های خشکیده را گرد می آورند و در آتش افکنده، می سوزانند. ^۷ اگر در من بمانید و کلام من در شما بماند، هر آنچه می خواهید، درخواست کنید که برآورده خواهد شد. ^۸ جلال پدر من در این است که شما میوه بسیار آورید؛ و این گونه شاگرد من خواهید شد.*

۳: ۱۵ کلمه یونانی به کار رفته در اینجا، هم ریشه با کلمه یونانی «هرَس» در آیه ۲ است.

۸: ۱۵ یا: «و این گونه شاگرد من بشوید».

۹ «همان‌گونه که پدر مرا دوست داشته است، من نیز شما را دوست داشته‌ام؛ در محبت من بمانید. ۱۰ اگر احکام مرا نگاه دارید، در محبت من خواهید ماند؛ چنانکه من احکام پدر خود را نگاه داشته‌ام و در محبت او می‌مانم. ۱۱ این سخنان را به شما گفتم تا شادی من در شما نیز باشد و شادی شما کامل شود. ۱۲ «حکم من این است که یکدیگر را محبت کنید، چنانکه من شما را محبت کرده‌ام. ۱۳ محبتی بیش از این وجود ندارد که کسی جان خود را در راه دوستانش فدا کند. ۱۴ دوستان من شما را اگر آنچه به شما حکم می‌کنم، انجام دهید. ۱۵ دیگر شما را بنده نمی‌خوانم، زیرا بنده از کارهای اربابش آگاهی ندارد. بلکه شما را دوست خود می‌خوانم، زیرا هرآنچه از پدر شنیده‌ام، شما را از آن آگاه ساخته‌ام. ۱۶ شما نبودید که مرا برگزیدید، بلکه من شما را برگزیدم و مقرر داشتم تا بروید و میوه آورید و میوه شما بماند، تا هرچه از پدر به نام من درخواست کنید به شما عطا کند. ۱۷ حکم من به شما این است که یکدیگر را محبت کنید.»

نفرت دنیا از پیروان عیسی

۱۸ «اگر دنیا از شما نفرت دارد، به یاد داشته باشید که پیش از شما از من نفرت داشته است. ۱۹ اگر به دنیا تعلق داشتید، دنیا شما را چون کسان خود دوست می‌داشت. اما چون به دنیا تعلق ندارید، بلکه من شما را از دنیا برگزیده‌ام، دنیا از شما نفرت دارد. ۲۰ کلامی را که به شما گفتم، به یاد داشته باشید: "بنده از ارباب خود بزرگتر نیست." اگر مرا آزار رسانیدند، با شما نیز چنین خواهند کرد؛ و اگر کلام مرا نگاه داشتند، کلام شما را نیز نگاه خواهند داشت. ۲۱ اما این همه را به سبب نام من با شما خواهند کرد، زیرا فرستنده مرا نمی‌شناسند. ۲۲ اگر نیامده و با ایشان سخن نگفته بودم، گناه نمی‌داشتند؛ اما اکنون دیگر عذری برای گناهشان

ندارند. ^{۳۳} کسی که از من نفرت داشته باشد، از پدر من نیز نفرت دارد. ^{۳۴} اگر در میان آنان کارهایی نکرده بودم که جز من هیچ کس نکرده است، گناه نمی داشتند؛ اما اکنون، با اینکه آن کارها را دیده اند، هم از من و هم از پدرم نفرت دارند. ^{۳۵} این گونه، کلامی که در تورات خودشان آمده است به حقیقت می پیوندد که: "از من بی سبب نفرت داشتند."

^{۳۶} «اما چون آن مدافع که از نزد پدر برای شما می فرستم بیاید، یعنی روح راستی که از نزد پدر می آید، او خود درباره من شهادت خواهد داد. ^{۳۷} و شما نیز باید شهادت دهید، زیرا از آغاز با من بوده اید.

۱۶ «این چیزها را به شما گفتم تا نلغزید. ^۲ شما را از کنیسه ها اخراج خواهند کرد و حتی زمانی می رسد که هر که شما را بکشد، می پندارد که خدا را خدمت کرده است. ^۳ این کارها را خواهند کرد، زیرا نه پدر را می شناسند، نه مرا. ^۴ اینها را به شما گفتم تا چون زمان وقوعشان فرارسد، به یاد آورید که شما را آگاه کرده بودم. آنها را در آغاز به شما نگفتم، زیرا خود با شما بودم.

کار روح خدا

^۵ «اکنون نزد فرستنده خود می روم، و هیچ یک نمی پرسید، "کجا می روی؟" ^۶ اما به سبب شنیدن سخنانم، دل شما آکنده از غم شده است. ^۷ با این حال، من به شما راست می گویم که رفتنم به سود شماست. زیرا اگر نروم، آن مدافع نزد شما نخواهد آمد؛ اما اگر بروم او را نزد شما می فرستم. ^۸ چون او آید، جهان را مجاب خواهد کرد که به لحاظ گناه و عدالت* و داوری، تقصیرکار است.*

۸:۱۶ یا «پارسایی»؛ همچنین در آیه ۱۰.

۸:۱۶ یا: «چون او آید، آشکار خواهد کرد که جهان به لحاظ ... تقصیرکار است.»

۲۵:۱۵ مزمور ۱۹:۳۵ و ۴:۶۹.

۹ به لحاظ گناه، زیرا به من ایمان نمی آورند. ۱۰ به لحاظ عدالت، زیرا نزد پدر می روم و دیگر مرا نخواهید دید. ۱۱ و به لحاظ داوری، زیرا رئیس این جهان محکوم شده است.

۱۲ «بسیار چیزهای دیگر دارم که به شما بگویم، اما اکنون یارای شنیدنش را ندارید. ۱۳ اما چون روح راستی آید، شما را به تمامی حقیقت راهبری خواهد کرد؛ زیرا او از جانب خود سخن نخواهد گفت، بلکه آنچه را می شنود بیان خواهد کرد و از آنچه در پیش است با شما سخن خواهد گفت. ۱۴ او مرا جلال خواهد داد، زیرا آنچه را از آن من است گرفته، به شما اعلام خواهد کرد. ۱۵ هر آنچه از آن پدر است، از آن من است. از همین رو گفتم آنچه را از آن من است گرفته، به شما اعلام خواهد کرد.

عیسی شاگردان را تسلی می دهد

۱۶ «پس از اندک زمانی، دیگر مرا نخواهید دید و پس از اندک زمانی دیگر، باز مرا خواهید دید.» ۱۷ آنگاه بعضی از شاگردان او به یکدیگر گفتند: «مقصود او از این سخن چیست که، "پس از اندک زمانی، دیگر مرا نخواهید دید، و پس از اندک زمانی دیگر، باز مرا خواهید دید"؟ یا از اینکه می گوید "زیرا نزد پدر می روم"؟» ۱۸ پس به یکدیگر می گفتند: «این "اندک زمان" که می گوید، چیست؟ مقصود او را در نمی یابیم؟» ۱۹ اما عیسی از پیش می دانست که می خواهند از او سؤال کنند؛ پس به ایشان گفت: «آیا در این باره با هم بحث می کنید که گفتم، "پس از اندک زمانی، دیگر مرا نخواهید دید، و پس از اندک زمانی دیگر، باز مرا خواهید دید"؟» ۲۰ آمین، آمین، به شما می گویم، شما زاری و ماتم خواهید کرد، اما جهان شادمان خواهد شد؛ شما غمگین خواهید بود، اما غم شما به شادی بدل خواهد شد. ۲۱ زن به هنگام زایمان درد می کشد، از آن رو که ساعت او فرارسیده است؛ اما چون فرزندش به دنیا آمد، درد خود را دیگر به یاد نمی آورد، چرا که شاد است از این که انسانی به دنیا آمده است. ۲۲ به همین سان، شما

نیز اکنون اندوه‌گینید؛ اما باز شما را خواهم دید و دل شما شادمان خواهد شد و هیچ‌کس آن شادی را از شما نخواهد گرفت. ^{۲۳} در آن روز، دیگر چیزی از خود من نخواهید خواست. آمین، آمین، به شما می‌گویم، هرچه از پدر به نام من بخواهید، آن را به شما خواهد داد. ^{۲۴} تا کنون به نام من چیزی نخواستید؛ بخواهید تا بیایید و شادی‌تان کامل شود.

^{۲۵} «اینها را به تمثیل به شما گفتم؛ اما زمانی فرا خواهد رسید که دیگر این گونه با شما سخن نخواهم گفت، بلکه آشکارا دربارهٔ پدر به شما خواهم گفت. ^{۲۶} در آن روز، به نام من درخواست خواهید کرد. و به شما نمی‌گویم که من از جانب شما از پدر خواهم خواست، ^{۲۷} چرا که پدر خود شما را دوست می‌دارد، زیرا شما مرا دوست داشته و ایمان آورده‌اید که از نزد خدا آمده‌ام. ^{۲۸} من از نزد پدر آمدم و به این جهان وارد شدم؛ و حال این جهان را ترک می‌گویم و نزد پدر می‌روم.»

^{۲۹} آنگاه شاگردانش گفتند: «اکنون آشکارا سخن می‌گویی، نه به تمثیل. ^{۳۰} حال دیگر می‌دانیم که از همه چیز آگاهی و حتی نیاز نداری کسی سؤالش را با تو در میان نهد. از همین رو، ایمان داریم که از نزد خدا آمده‌ای.» ^{۳۱} عیسی به آنها گفت: «آیا اکنون واقعاً ایمان دارید؟ ^{۳۲} اینک زمانی فرامی‌رسد، و براستی که هم‌اکنون فرارسیده است، که پراکنده خواهید شد و هر یک به خانه و کاشانهٔ خود خواهید رفت و مرا تنها خواهید گذاشت؛ اما من تنها نیستم، زیرا پدر با من است. ^{۳۳} اینها را به شما گفتم تا در من آرامش داشته باشید. در دنیا برای شما زحمت خواهد بود؛ اما دل قوی دارید، زیرا من بر دنیا غالب آمده‌ام.»

دعای عیسی برای خود

پس از این سخنان، عیسی به آسمان نگریست و گفت: «پدر، ساعت رسیده است. **۱۷** پسرت را جلال ده تا پسرت نیز تو را جلال دهد. ^۲ زیرا او را بر هر بشری قدرت داده‌ای تا به همهٔ آنان که به او عطا کرده‌ای، حیات جاویدان

بخشد.^۳ و این است حیات جاویدان، که تو را، تنها خدای حقیقی، و عیسی مسیح را که فرستاده‌ای، بشناسند.^۴ من کاری را که به من سپردی، به کمال رساندم، و این‌گونه تو را بر روی زمین جلال دادم.^۵ پس اکنون ای پدر، تو نیز مرا در حضور خویش جلال ده، به همان جلالی که پیش از آغاز جهان نزد تو داشتم.

دعای عیسی برای شاگردان

«من نام تو را* بر آنان که از جهانیان به من بخشیدی، آشکار ساختم. از آن تو بودند و تو ایشان را به من بخشیدی، و کلامت را نگاه داشتند.^۷ اکنون دریافته‌اند که هرآنچه به من بخشیده‌ای، براستی از جانب توست.^۸ زیرا کلامی را که به من سپردی، بدیشان سپردم، و ایشان آن را پذیرفتند و به یقین دانستند که از نزد تو آمده‌ام، و ایمان آوردند که تو مرا فرستاده‌ای.^۹ درخواست من برای آنهاست؛ من نه برای دنیا بلکه برای آنهايي درخواست می‌کنم که تو به من بخشیده‌ای، زیرا از آن تو هستند.^{۱۰} هرآنچه از آن من است، از آن توست و هرآنچه از آن توست، از آن من است؛ و در ایشان جلال یافته‌ام.^{۱۱} بیش از این در جهان نمی‌مانم، اما آنها هنوز در جهانند؛ من نزد تو می‌آیم. ای پدرِ قدّوس، آنان را به قدرت نام خود که به من بخشیده‌ای حفظ کن، تا یک باشند، چنان که ما هستیم.^{۱۲} من آنها را تا زمانی که با ایشان بودم، حفظ کردم، و از آنها به قدرت نام تو که به من بخشیده‌ای، محافظت نمودم. هیچ‌یک از ایشان هلاک نشد، جز فرزند هلاکت، تا گفته کتب مقدّس به حقیقت پیوندد.^{۱۳} اما حال نزد تو می‌آیم، و این سخنان را زمانی می‌گویم که هنوز در جهانم، تا شادی مرا در خود به کمال داشته باشند.^{۱۴} من کلام تو را به ایشان دادم، اما دنیا از ایشان نفرت داشت، زیرا به دنیا تعلق ندارند، چنان که من تعلق ندارم.^{۱۵} درخواست من این نیست که آنها را از این دنیا ببری، بلکه می‌خواهم از آن سرور حفظشان کنی.^{۱۶} آنها به این

۱۷: ۶ در اینجا «نام» حاوی مفهوم شخصیت خدا و صفات اوست؛ همچنین در آیه ۲۶.

دنیا تعلق ندارند، چنانکه من نیز تعلق ندارم. ^{۱۷} آنان را در حقیقت تقدیس کن؛* کلام تو حقیقت است. ^{۱۸} همان‌گونه که تو مرا به جهان فرستادی، من نیز آنان را به جهان فرستاده‌ام. ^{۱۹} من خویشتن را به خاطر ایشان تقدیس می‌کنم، تا ایشان نیز به حقیقت تقدیس شوند.

دعای عیسی برای همه پیروانش

^{۲۰} «درخواست من تنها برای آنها نیست، بلکه همچنین برای کسانی است که به واسطه پیام آنها به من ایمان خواهند آورد، ^{۲۱} تا همه یک باشند، همان‌گونه که تو ای پدر در من هستی و من در تو. چنان کن که آنها نیز در ما باشند، تا جهان ایمان آورد که تو مرا فرستاده‌ای. ^{۲۲} و من جلالی را که به من بخشیدی، بدیشان بخشیدم تا یک گردند، چنانکه ما یک هستیم؛ ^{۲۳} من در آنان و تو در من. چنان کن که آنان نیز کاملاً یک گردند تا جهان بداند که تو مرا فرستاده‌ای، و ایشان را همان‌گونه دوست داشتی که مرا دوست داشتی. ^{۲۴} ای پدر، می‌خواهم آنها که به من بخشیده‌ای با من باشند، همان‌جا که من هستم، تا جلال مرا بنگرند، جلالی که تو به من بخشیده‌ای؛ زیرا پیش از آغاز جهان مرا دوست می‌داشتی.

^{۲۵} «ای پدر عادل، دنیا تو را نمی‌شناسد، اما من تو را می‌شناسم، و اینها دانسته‌اند که تو مرا فرستاده‌ای. ^{۲۶} من نام تو را به آنها شناساندم و خواهم شناساندم، تا محبتی که تو به من داشته‌ای، در آنها نیز باشد و من نیز در آنها باشم.»

گرفتار شدن عیسی

(یوحنا ۱۸: ۳-۱۱ — مَتی ۲۶: ۴۷-۵۶؛ مَرَقَس ۱۴: ۴۳-۵۰؛ لوقا ۲۲: ۴۷-۵۳)

عیسی پس از ادای این سخنان، با شاگردانش به آن سوی دره قدرون رفت. در آنجا باغی بود، و عیسی و شاگردانش به آن درآمدند. ^۲ اما یهودا،

۱۸

۱۷: ۱۷ این کلمه یونانی به معنی «وقف کردن یا اختصاص دادن کسی یا چیزی به امری مقدس است»؛ همچنین در آیه ۱۹.

تسلیم‌کننده او، از آن محل آگاه بود، زیرا عیسی و شاگردانش بارها در آنجا گرد آمده بودند.^۳ پس یهودا گروهی از سربازان و نیز مأموران سران کاهنان و فریسیان را بر گرفته، به آنجا آمد. ایشان با چراغ و مشعل و سلاح به آنجا رسیدند.^۴ عیسی، با آنکه می‌دانست چه بر وی خواهد گذشت، پیش رفت و به ایشان گفت: «که را می‌جویید؟»^۵ پاسخ دادند: «عیسای ناصری را.» گفت: «من هستم.» یهودا، تسلیم‌کننده او نیز با آنها ایستاده بود.^۶ چون عیسی گفت، «من هستم،» آنان پس رفته بر زمین افتادند.^۷ پس دیگر بار از ایشان پرسید: «که را می‌جویید؟» گفتند: «عیسای ناصری را.»^۸ پاسخ داد: «به شما گفتم که خودم هستم. پس اگر مرا می‌خواهید، بگذارید اینها بروند.»^۹ این را گفت تا آنچه پیشتر گفته بود به حقیقت پیوندد که: «هیچ‌یک از آنان را که به من بخشیدی، از دست ندادم.»

^{۱۰} آنگاه شمعون پطرس شمشیری را که داشت، برکشید و ضربتی بر خادم کاهن اعظم زد و گوش راستش را برید. نام آن خادم مالخوس بود.^{۱۱} عیسی به پطرس گفت: «شمشیر خویش در نیام کن! آیا نباید جامی را که پدر به من داده است، بنوشم؟»

بازجویی از عیسی در برابر سران یهود و انکار پطرس

(یوحنا ۱۲: ۱۸ و ۱۳ — مَتّی ۲۶: ۵۷)

(یوحنا ۱۸: ۱۶-۱۸ — مَتّی ۲۶: ۶۹ و ۷۰؛ مَرْقُس ۱۴: ۶۶-۶۸؛ لوقا ۲۲: ۵۵-۵۷)

(یوحنا ۱۸: ۱۹-۲۴ — مَتّی ۲۶: ۵۹-۶۸؛ مَرْقُس ۱۴: ۵۵-۶۵؛ لوقا ۲۲: ۶۳-۷۱)

(یوحنا ۱۸: ۲۵-۲۷ — مَتّی ۲۶: ۷۱-۷۵؛ مَرْقُس ۱۴: ۶۹-۷۲؛ لوقا ۲۲: ۵۸-۶۲)

^{۱۲} آنگاه سربازان، همراه با فرمانده خویش و مأموران یهودی عیسی را گرفتار کردند. آنها دستهای او را بستند^{۱۳} و نخست نزد حَنّا* بردند. او پدرزن قیافا،

۱۳: ۱۸ حَنّا، پیش از قیافا، کاهن اعظم بود. رومی‌ها در سال ۱۵ میلادی او را از مقام کهنات اعظم برکنار کرده بودند، اما به احتمال زیاد هنوز بسیاری از یهودیان او را کاهن اعظم می‌انگاشتند.

کاهن اعظم آن زمان بود. ^{۱۴} قیافا همان بود که به یهودیان* توصیه کرد بهتر است یک تن در راه قوم بمیرد.

^{۱۵} شمعون پطرس و شاگردی دیگر نیز از پی عیسی روانه شدند. آن شاگرد از آشنایان کاهن اعظم بود. پس با عیسی به حیاط خانه کاهن اعظم درآمد. ^{۱۶} اما پطرس پشت در ایستاد. پس آن شاگرد دیگر که از آشنایان کاهن اعظم بود، بیرون رفت و با زنی که دربان بود، گفتگو کرد و پطرس را به داخل برد. ^{۱۷} آنگاه آن خادمه دربان از پطرس پرسید: «تو که از شاگردان آن مرد نیستی؟» پطرس پاسخ داد: «نیستم.»

^{۱۸} هوا سرد بود. خادمان و مأموران آتشی با زغال افروخته و بر گرد آن ایستاده بودند و خود را گرم می کردند. پطرس نیز با آنان ایستاده بود و خود را گرم می کرد.

^{۱۹} پس کاهن اعظم از عیسی درباره شاگردان و تعالیمش پرسید. ^{۲۰} او پاسخ داد: «من به جهان آشکارا سخن گفته‌ام و همواره در کنیسه و در معبد که محل گرد آمدن همه یهودیان است، تعلیم داده‌ام و چیزی در نهان نگفته‌ام. ^{۲۱} چرا از من می‌پرسی؟ از آنان پرس که سخنان مرا شنیده‌اند! آنان نیک می‌دانند به ایشان چه گفته‌ام.» ^{۲۲} چون این را گفت، یکی از نگهبانان که آنجا ایستاده بود، بر گونه‌اش سیلی زد و گفت: «این گونه به کاهن اعظم پاسخ می‌دهی؟» ^{۲۳} عیسی جواب داد: «اگر خطا گفتم، بر خطایم شهادت ده؛ اما اگر راست گفتم، چرا مرا می‌زنی؟» ^{۲۴} آنگاه حنا او را دست‌بسته نزد قیافا، کاهن اعظم، فرستاد.*

^{۲۵} در همان حال که شمعون پطرس ایستاده بود و خود را گرم می کرد، برخی از او پرسیدند: «تو که از شاگردان او نیستی؟» او انکار کرد و گفت: «نه! نیستم.»

۱۴:۱۸ منظور سران یهود است.

۱۸:۲۴ یا: «حنا او را دست‌بسته نزد قیافا، کاهن اعظم، فرستاده بود.»

۱۴:۱۸ یوحنا ۱۱: ۴۹-۵۱.

۲۶ یکی از خادمان کاهن اعظم که از خویشان آن کس بود که پطرس گوشش را بریده بود، گفت: «آیا من خود تو را با او در آن باغ ندیدم؟» ۲۷ پطرس باز انکار کرد. همان دم خروسی بانگ برآورد.

محاكمه عیسی در حضور پیلاتس

(یوحنا ۱۸: ۲۹-۴۰ — مَتی ۲۷: ۱۱-۱۸ و ۲۰-۲۳؛ مَرَقَس ۱۵: ۲-۱۵؛ لوقا ۲۳: ۲ و ۳ و ۱۸-۲۵)

۲۸ عیسی را از نزد قیفا به کاخ فرماندار بردند. سحرگاه بود. آنان خود وارد کاخ نشدند تا نجس نشوند و بتوانند پسخ را بخورند. ۲۹ پس پیلاتس نزد ایشان بیرون آمد و پرسید: «این مرد را به چه جرمی متهم می کنید؟» ۳۰ جواب داده، گفتند: «اگر مجرم نبود، به تو تسلیمش نمی کردیم.» ۳۱ پیلاتس به ایشان گفت: «شما خود او را ببرید و بنا بر شریعت خویش محاکمه کنید.» یهودیان* گفتند: «ما اجازه اعدام کسی را نداریم.» ۳۲ بدین سان گفته عیسی در مورد چگونگی مرگی که در انتظارش بود، به حقیقت می پیوست.

۳۳ پس پیلاتس به کاخ بازگشت و عیسی را فراخوانده، به او گفت: «آیا تو پادشاه یهودی؟» ۳۴ عیسی پاسخ داد: «آیا این را تو خود می گویی، یا دیگران درباره من به تو گفته اند؟» ۳۵ پیلاتس پاسخ داد: «مگر من یهودی ام؟ قوم خودت و سران کاهنان، تو را به من تسلیم کرده اند؛ چه کرده ای؟» ۳۶ عیسی پاسخ داد: «پادشاهی من از این جهان نیست. اگر پادشاهی من از این جهان بود، خادمانم می جنگیدند تا به دست یهودیان گرفتار نیایم. اما پادشاهی من از این جهان نیست.» ۳۷ پیلاتس از او پرسید: «پس تو پادشاهی؟» عیسی پاسخ داد: «تو خود می گویی که من پادشاهم. من از این روز زاده شدم و از این رو به جهان آمدم تا بر حقیقت شهادت دهم. پس هر کس که به حقیقت تعلق دارد، به ندای من گوش فرامی دهد.» ۳۸ پیلاتس پرسید: «حقیقت چیست؟»

چون این را گفت، باز نزد یهودیان بیرون رفت و به آنها گفت: «من هیچ سببی

برای محکوم کردن او نیافتم. ^{۳۹} اما شما را رسمی هست که در عید پَسَخ یک زندانی را برایتان آزاد کنم؛ آیا می خواهید پادشاه یهود را آزاد کنم؟» ^{۴۰} آنها در پاسخ فریاد سر دادند: «او را نه، بلکه بازَابَا را آزاد کن!» اما بازَابَا راهزن* بود.

حکم مصلوب کردن عیسی

(یوحنا ۱۹: ۱-۱۶ — مَتی ۲۷: ۲۷-۳۱؛ مَرُقَس ۱۵: ۱۶-۲۰)

۱۹ آنگاه پیلاتس عیسی را گرفته، دستور داد تازیانه اش زند. ^۲ و سربازان تاجی از خار بافته، بر سرش نهادند و ردایی ارغوانی بر او پوشاندند، ^۳ و نزدش آمده، می گفتند: «درود بر تو، ای پادشاه یهود!» و او را سیلی می زدند. ^۴ سپس پیلاتس دیگر بار بیرون آمد و یهودیان* را گفت: «اینک او را نزد شما بیرون می آورم تا بدانید که من هیچ سببی برای محکوم کردن او نیافتم.» ^۵ پس عیسی تاج خار بر سر و ردای ارغوانی بر تن بیرون آمد. پیلاتس به آنها گفت: «اینک آن انسان!» ^۶ چون سران کاهنان و نگهبانان معبد او را دیدند، فریاد برآورده، گفتند: «بر صلیبش کن! بر صلیبش کن!» پیلاتس به ایشان گفت: «شما خود او را ببرید و مصلوب کنید، چون من سببی برای محکوم کردن او نیافته‌ام.» ^۷ یهودیان در پاسخ او گفتند: «ما را شریعتی است که بنا بر آن او باید بمیرد، زیرا ادعا می کند پسر خداست.»

^۸ چون پیلاتس این را شنید، هراسانتر شد، ^۹ و باز به درون کاخ بازگشت و از عیسی پرسید: «تو از کجا آمده‌ای؟» اما عیسی پاسخی به او نداد. ^{۱۰} پس پیلاتس او را گفت: «به من هیچ نمی گویی؟ آیا نمی دانی قدرت دارم آزادت کنم و قدرت دارم بر صلیبت کشم؟» ^{۱۱} عیسی گفت: «هیچ قدرت بر من نمی داشتی، اگر از بالا به تو داده نشده بود؛ از این رو، گناه آن که مرا به تو تسلیم کرد، بسی بزرگتر است.» ^{۱۲} از آن پس پیلاتس کوشید آزادش کند، اما یهودیان فریادزنان

۱۸: ۴۰ یا «شورش».

۱۹: ۴ منظور سران یهود است؛ همچنین در آیات ۷ و ۱۴.

گفتند: «اگر این مرد را آزاد کنی، دوست قیصر نیستی. هر که ادعای پادشاهی کند، برضد قیصر سخن می گوید.»

^{۱۳} چون پیلاتس این سخنان را شنید، عیسی را بیرون آورد و خود بر مسند داوری نشست، در مکانی که به «سنگفرش» معروف بود و به زبان عبرانیان «جَبَّاتَا» خوانده می شد. ^{۱۴} آن روز، روز «تهیه» عید پَسَخ بود و ظهر نزدیک می شد. پیلاتس به یهودیان گفت: «اینک پادشاه شما!» ^{۱۵} آنها فریاد برآوردند: «او را از میان بردار! او را از میان بردار و بر صلیبش کن!» پیلاتس گفت: «آیا پادشاهتان را مصلوب کنم؟» سران کاهنان پاسخ دادند: «ما را پادشاهی نیست جز قیصر.» ^{۱۶} سرانجام پیلاتس عیسی را به آنها سپرد تا بر صلیبش کشند.

بر صلیب شدن عیسی

(یوحنا ۱۷: ۲۴ - مَتی ۲۷: ۳۳-۴۴؛ مَرَقُس ۱۵: ۲۲-۳۲؛ لوقا ۲۳: ۳۳-۴۳)

آنگاه عیسی را گرفته، بردند. ^{۱۷} عیسی صلیب بر دوش بیرون رفت، به سوی محلی به نام جمجمه که به زبان عبرانیان جُلُجَّتَا خوانده می شود. ^{۱۸} آنجا او را بر صلیب کردند. با او دو تن دیگر نیز در دو جانبش مصلوب شدند و عیسی در میان قرار داشت. ^{۱۹} به فرمان پیلاتس کتیبه‌ای نوشتند و آن را بر بالای صلیب نصب کردند. بر آن نوشته شده بود: عیسی ناصری، پادشاه یهود. ^{۲۰} بسیاری از یهودیان آن کتیبه را خواندند، زیرا جایی که عیسی بر صلیب شد نزدیک شهر بود و آن کتیبه به زبان عبرانیان و لاتینی و یونانی نوشته شده بود. ^{۲۱} پس سران کاهنان یهود به پیلاتس گفتند: «منویس "پادشاه یهود"، بلکه بنویس این مرد گفته است که من پادشاه یهودم.» ^{۲۲} پیلاتس پاسخ داد: «آنچه نوشتم، نوشتم.»

^{۲۳} چون سربازان عیسی را به صلیب کشیدند، جامه‌های او را گرفته، به چهار سهم تقسیم کردند و هر یک سهمی بر گرفتند. و جامه زیرین او را نیز ستاندند. اما آن جامه درز نداشت، بلکه یکپارچه از بالا به پایین بافته شده بود. ^{۲۴} پس به

یکدیگر گفتند: «این را تکه نکنیم، بلکه قرعه بیفکنیم تا ببینیم از آن که شود.»
بدین سان گفته کتب مقدّس به حقیقت پیوست که:

«جامه‌هایم را بین خود تقسیم کردند

و بر لباس قرعه افکندند.»

پس سربازان چنین کردند.

^{۲۵} نزدیک صلیب عیسی، مادر او و خواهرِ مادرش، و نیز مریم زن گُلُو پاس و مریم مَجْدَلِیّه ایستاده بودند.^{۲۶} چون عیسی مادرش و آن شاگردی را که دوست می‌داشت در کنار او ایستاده دید، به مادر خود گفت: «بانو، اینک پسرت.»
^{۲۷} سپس به آن شاگرد گفت: «اینک مادرت.» از آن ساعت، آن شاگرد، او را به خانه خود برد.

مرگ عیسی

(یوحنا ۱۹: ۲۹ و ۳۰ — مَتّی ۲۷: ۴۸ و ۵۰؛ مَرَقَس ۱۵: ۳۶ و ۳۷؛ لوقا ۲۳: ۳۶)

^{۲۸} آنگاه عیسی آگاه از اینکه همه چیز به انجام رسیده است، برای آنکه کتب مقدّس تحقق یابد، گفت: «تشنه‌ام.»^{۲۹} در آنجا ظرفی بود پر از شراب ترشیده. پس اسفنجی آغشته به شراب بر شاخه‌ای از زوفا گذاشته، پیش دهان او بردند.
^{۳۰} چون عیسی شراب را چشید، گفت: «به انجام رسید.» سپس سر خم کرد و روح خود را تسلیم نمود.

^{۳۱} آن روز، روز «تهیه» بود، و روز بعد، شَبّات بزرگ. از آنجا که سران یهود نمی‌خواستند اجساد تا روز بعد بر صلیب بماند، از پیلاتس خواستند تا ساق پاهای آن سه تن را بشکنند و اجسادشان را از صلیب پایین بیاورند.^{۳۲} پس سربازان آمدند و ساق پاهای نخستین شخص و آن دیگر را که با عیسی بر صلیب شده بود، شکستند.^{۳۳} اما چون به عیسی رسیدند و دیدند مرده است، ساقهای او را نشکستند.^{۳۴} اما یکی از سربازان نیزه‌ای به پهلوی او فرو برد که

در دم خون و آب از آن روان شد.^{۳۵} آن که این را دید، شهادت می دهد تا شما نیز ایمان آورید. شهادت او راست است و او می داند که حقیقت را می گوید.^{۳۶} اینها واقع شد تا کتب مقدّس به حقیقت پیوندند که: «هیچیک از استخوانهایش شکسته نخواهد شد»^{۳۷} و نیز بخشی دیگر از کتاب که می گوید: «آن را که بر او نیزه زدند، خواهند نگرست.»

خاکسپاری عیسی

(یوحنا ۱۹:۳۸-۴۲ — مَتّی ۲۷:۵۷-۶۱؛ مَرَقَس ۱۵:۴۷-۲۳:۵۰-۵۶)

^{۳۸} آنگاه یوسف، اهل رامه، از پیلاتس اجازه خواست که پیکر عیسی را بگیرد. یوسف از پیروان عیسی بود، اما در نهان، زیرا از یهودیان* بیم داشت. پیلاتس به او اجازه داد. پس آمده، پیکر عیسی را برگرفت.^{۳۹} نِقودیموس نیز که پیشتر شبانه نزد عیسی رفته بود، آمد و با خود آمیخته‌ای از مُر و عود به وزن یکصد لیتر* آورد.^{۴۰} پس آنها پیکر عیسی را برگرفته، آن را به رسم تدفین یهود با عطریات در کفن پیچیدند.^{۴۱} آنجا که عیسی بر صلیب شد، باغی بود و در آن باغ مقبره‌ای تازه وجود داشت که هنوز مرده‌ای در آن گذاشته نشده بود.^{۴۲} پس چون روز «تهیّه» یهود بود و آن مقبره نیز نزدیک، پیکر عیسی را در آن گذاشتند.

مقبره خالی

(یوحنا ۲۰:۱-۸ — مَتّی ۲۸:۱-۸؛ مَرَقَس ۱۶:۱-۸؛ لوقا ۲۴:۱-۱۰)

در نخستین روز هفته، سحرگاهان، هنگامی که هوا هنوز تاریک بود، مریم مَجْدَلِیّه به مقبره آمد و دید که سنگ از برابر آن برداشته شده است.^۲ پس دوان دوان نزد شَمعون پَطْرُس و آن شاگرد دیگر که عیسی دوستش می داشت، رفت و به آنان گفت: «سرورمان را از مقبره برده‌اند و نمی دانیم کجا

۳۸:۱۹ منظور سران یهود است.

۳۹:۱۹ در حدود سی و چهار کیلوگرم.

۳۷:۱۹ زکریا ۱۲:۱۰.

۳۶:۱۹ خروج ۱۲:۴۶؛ اعداد ۹:۱۲؛ مزمور ۳۴:۲۰.

گذاشته‌اند.»^۳ پس پطرس همراه با آن شاگرد دیگر بیرون آمده، به سوی مقبره روان شدند.^۴ و هر دو با هم می‌دویدند؛ اما آن شاگرد دیگر تندتر رفته، از پطرس پیش افتاد و نخست به مقبره رسید.^۵ پس خم شده، نگرست و دید که پارچه‌های کفن در آنجا هست، اما درون مقبره نرفت.^۶ پس شمعون پطرس نیز از پی او آمد و درون مقبره رفته، دید که پارچه‌های کفن در آنجا هست،^۷ اما دستمالی که گرد سر عیسی بسته بودند نه در کنار پارچه‌های کفن، بلکه جداگانه تا شده و در جایی دیگر گذاشته شده است.^۸ پس آن شاگرد دیگر نیز که نخست به مقبره رسیده بود، به درون آمد و دید و ایمان آورد.^۹ زیرا هنوز کتب مقدس را درک نکرده بودند که او باید از مردگان برخیزد.^{۱۰} آنگاه آن دو شاگرد به خانه خود بازگشتند.

ظاهر شدن عیسی بر مریم مجدلیه

(یوحنا ۲۰:۱۱-۱۸ — مرقس ۱۶:۹-۱۱)

^{۱۱} و اما مریم، بیرون، نزدیک مقبره ایستاده بود و می‌گریست. او گریان خم شد تا به درون مقبره بنگرد.^{۱۲} آنگاه دو فرشته را دید که جامه‌های سفید بر تن داشتند و آنجا که پیکر عیسی نهاده شده بود، یکی در جای سر و دیگری در جای پاهای او نشسته بودند.^{۱۳} آنها به او گفتند: «ای زن، چرا گریانی؟» او پاسخ داد: «سرورم را برده‌اند و نمی‌دانم کجا گذاشته‌اند.»^{۱۴} چون این را گفت، برگشت و عیسی را آنجا ایستاده دید، اما نشناخت.^{۱۵} عیسی به او گفت: «ای زن، چرا گریانی؟ که را می‌جویی؟» مریم به گمان اینکه باغبان است، گفت: «سرورم، اگر تو او را برداشته‌ای، به من بگو کجا گذاشته‌ای تا بروم و او را برگیرم.»^{۱۶} عیسی صدا زد: «مریم!» مریم روی به جانب او گرداند و به زبان عبرانیان گفت: «رَبُّونِی!» (یعنی استاد).^{۱۷} عیسی به او گفت: «بر من میاویز، زیرا هنوز نزد پدر صعود نکرده‌ام. بلکه نزد برادرانم برو و به آنها بگو که نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما صعود می‌کنم.»^{۱۸} مریم مجدلیه رفت و شاگردان را خبر داد که «خداوند را دیده‌ام!» و آنچه به او گفته بود، بدیشان بازگفت.

ظاهر شدن عیسی بر شاگردان

(یوحنا ۱۹:۲۰-۳۳ — لوقا ۲۴:۳۶-۴۳)

^{۱۹} شامگاه همان روز، که نخستین روز هفته بود، آنگاه که شاگردان گرد هم بودند و درها از ترس یهودیان قفل بود، عیسی آمد و در میان ایشان ایستاد و گفت: «سلام بر شما!»^{۲۰} چون این را گفت، دستها و پهلوی خود را به آنان نشان داد. شاگردان با دیدن خداوند شادمان شدند.^{۲۱} عیسی باز به آنان گفت: «سلام بر شما! همان گونه که پدر مرا فرستاد، من نیز شما را می فرستم.»^{۲۲} چون این را گفت، دمید و فرمود: «روح القدس را بیایید. اگر گناهان کسی را ببخشاید، بر آنها بخشیده خواهد شد؛ و اگر گناهان کسی را نابخشوده بگذارید، نابخشوده خواهد ماند.»

عیسی و توما

(یوحنا ۲۰: ۲۴-۳۱ — مرقس ۱۶: ۱۴)

^{۲۴} هنگامی که عیسی آمد، توما، یکی از آن دوازده تن، که دوقلو نیز خوانده می شد، با ایشان نبود.^{۲۵} پس دیگر شاگردان به او گفتند: «خداوند را دیده ایم!» اما او به ایشان گفت: «تا خود نشان میخها را در دستهایش نبینم و انگشت خود را بر جای میخها نگذارم و دست خویش را در سوراخ پهلویش نزنم، ایمان نخواهم آورد.»^{۲۶} پس از هشت روز،* شاگردان عیسی باز در خانه بودند و توما با آنها بود. در آن حال که درها قفل بود، عیسی آمد و در میان ایشان ایستاد و گفت: «سلام بر شما!»^{۲۷} آنگاه به توما گفت: «انگشت خود را اینجا بگذار و دستهایم را ببین، و دست خود را پیش آور و در سوراخ پهلویم بگذار و بی ایمان مباش، بلکه ایمان داشته باش.»^{۲۸} توما به او گفت: «خداوند من و خدای من!»^{۲۹} عیسی گفت: «آیا چون مرا دیدی ایمان آوردی؟ خوشابه حال آنان که نادیده، ایمان آورند.»

هدف این کتاب

۳۰ عیسی آیات بسیار دیگر در حضور شاگردان به ظهور رسانید که در این کتاب نوشته نشده است. ۳۱ اما اینها نوشته شد تا ایمان آورید که عیسی همان مسیح، پسر خداست، و تا با این ایمان، در نام او حیات داشته باشید.

ظاهر شدن عیسی بر هفت تن از شاگردان

۲۱ پس از این وقایع، عیسی بار دیگر خود را در کنار دریاچهٔ تیریره* بر شاگردان نمایان ساخت. او اینچنین نمایان گشت: ۲ روزی شمعون پطرس، تومای معروف به دوقلو، نتنائیل از مردمان قانای جلیل، پسران زیدی و دو شاگرد دیگر با هم بودند. ۳ شمعون پطرس به آنها گفت: «من به صید ماهی می‌روم.» آنها گفتند: «ما نیز با تو می‌آییم.» پس بیرون رفته، سوار قایق شدند. اما در آن شب چیزی صید نکردند. ۴ سحرگاهان، عیسی در کنار ساحل ایستاد؛ اما شاگردان درنیافتند که عیسی است. ۵ او به آنها گفت: «ای فرزندان، چیزی برای خوردن ندارید؟» پاسخ دادند: «نه!» ۶ گفت: «تور را به جانب راست قایق بیندازید که خواهید یافت.» ایشان چنین کردند و از فراوانی ماهی قادر نبودند تور را به درون قایق بکشند. ۷ شاگردی که عیسی دوستش می‌داشت، به پطرس گفت: «خداوند است!» شمعون پطرس چون شنید که خداوند است، در دم جامهٔ خود را گرد خویش پیچید - زیرا آن را از تن به در آورده بود - و خود را به دریا افکند. ۸ اما دیگر شاگردان با قایق آمدند، در حالی که تور پر از ماهی را با خود می‌کشیدند، زیرا فاصلهٔ آنها با ساحل فقط دویست ذراع* بود. ۹ چون به ساحل رسیدند، دیدند آتشی با زغال افروخته است و ماهی بر آن

۱:۲۱ «دریاچهٔ تیریره» همان «دریاچهٔ جلیل» است.

۸:۲۱ مسافتی حدود نود متر.

نهاده شده، و نان نیز هست. ^{۱۰} عیسی به ایشان گفت: «از آن ماهیها که هم‌اکنون گرفتید، بیاورید.» ^{۱۱} شمعون پطرس به درون قایق رفت و تور را به ساحل کشید. تور پر از ماهیهای بزرگ بود، به تعداد صد و پنجاه و سه ماهی. و با اینکه شمار ماهیها بدین حد زیاد بود، تور پاره نشد. ^{۱۲} عیسی به ایشان گفت: «بیاید صبحانه بخورید.» هیچیک از شاگردان جرئت نکرد از او بپرسد، «تو کیستی؟» زیرا می‌دانستند که خداوند است. ^{۱۳} عیسی پیش آمده، نان را برگرفت و به آنها داد، و نیز ماهی را. ^{۱۴} این سوّمین بار بود که عیسی پس از برخاستن از مردگان بر شاگردان خویش نمایان می‌شد.

گفتگوی عیسی با پطرس

^{۱۵} پس از صبحانه، عیسی از شمعون پطرس پرسید: «ای شمعون، پسر یونا، آیا مرا بیش از اینها محبت می‌کنی؟» او پاسخ داد: «بله سرورم؛ تو می‌دانی که دوستت می‌دارم.» عیسی به او گفت: «از بره‌های من مراقبت کن.» ^{۱۶} بار دوم عیسی از او پرسید: «ای شمعون، پسر یونا، آیا مرا محبت می‌کنی؟» پاسخ داد: «بله سرورم؛ می‌دانی که دوستت می‌دارم.» عیسی گفت: «گوسفندان مرا شبانی کن.» ^{۱۷} بار سوّم عیسی به او گفت: «ای شمعون پسر یونا، آیا مرا دوست می‌داری؟» پطرس از اینکه عیسی سه بار از او پرسید، «آیا مرا دوست می‌داری؟» آزرده شد و پاسخ داد: «سرورم، تو از همه چیز آگاهی؛ تو می‌دانی که دوستت می‌دارم.» عیسی گفت: «از گوسفندان من مراقبت کن.» ^{۱۸} آمین، آمین، به تو می‌گویم، زمانی که جواتر بودی کمر خویش برمی‌بستی و هر جا که می‌خواستی می‌رفتی؛ اما چون پیر شوی دستهایت را خواهی گشود و دیگری کمر تو را بر بسته، به جایی که نمی‌خواهی خواهد برد.» ^{۱۹} عیسی با این سخن به چگونگی مرگی اشاره می‌کرد که پطرس با آن خدا را جلال می‌داد. سپس عیسی به او گفت: «از پی من بیا.»

^{۲۰} آنگاه پطرس برگشت و دید آن شاگردی که عیسی دوستش می‌داشت از پی آنها می‌آید. او همان بود که در وقت شام بر سینه عیسی تکیه زده و از او

پرسیده بود، «سرورم، کیست که تو را تسلیم دشمن خواهد کرد؟»^{۲۱} چون پطرس او را دید، از عیسی پرسید: «سرور من، پس او چه می‌شود؟»^{۲۲} عیسی به او گفت: «اگر بخواهم تا بازگشت من باقی بماند، تو را چه؟ تو از پی من بیا!»^{۲۳} پس این گمان در میان برادران شایع شد که آن شاگرد نخواهد مرد، حال آنکه عیسی به پطرس نگفت که او نخواهد مرد، بلکه گفت «اگر بخواهم تا بازگشت من باقی بماند، تو را چه؟»

^{۲۴} همان شاگرد است که بر این چیزها شهادت می‌دهد و اینها را نوشته است. ما می‌دانیم که شهادت او راست است.

خاتمه

^{۲۵} عیسی کارهای بسیار دیگر نیز کرد که اگر یک به یک نوشته می‌شد، گمان نمی‌کنم حتی تمامی جهان نیز گنجایش آن نوشته‌ها را می‌داشت.